

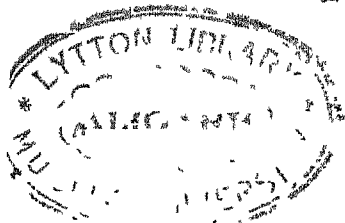
M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE2797



* بسم الله الرحمن الرحيم *



۲۷۹۶

و در تحمید حضرت سنجین آفرین که زبان انسان را
از اراع مثال قدرت کو بانی بنماید * * *
تحمید نعت ختم السیاسین که کلمه زبان دینه رسس
را انضام نطق و مالان * * * مشعر کردانده
فره بی مقدار از پنج در آن متناهی لغزین مردان خان
معروضی رای محاوره دانان فصیح زبان دلبسته
سنسناسان صحیح سان می گردانده که جوان و خاطر انظر
امیر ما از لبر ظاهر ماس * * * تر باره را که در
شهرت و اجمال * * * م سرج * * * ال

زیب سبزه شوکت و کاریگری نگین خاتم !
 و نامداری نیروی بازوی کشورکشایان مصفا
 آموزفرمان روایان نورالطاف رحمانی
 بچند آسمانی مرجع و مآب جمهور و معلو نفس
 طینت مشهور بحسن خلق یکتای روزگار
 روزگار را سرمایه افتخار مرکز دایره مر
 ناصب اعلام قوت قدوه رؤسای عالی مقام
 سنج شعرا و ذوی الاحترام عند لب گل
 معانی گل سرسبد چمنستان سخندان
 هراهل زبان معیار هر صاحب بیان
 فیض گسترش گفته و لطیفه گو فصح الفصحا
 نواب سپهر جناب امیرالملک شمس
 سید احمد علی خان بهادر و الفقار جنگ دا
 و عزم افضا له خطور نمود که نسخه مشتمل
 اصطلاحات دیار دهلوی و روزمره فصیحی

معلی آنچه در بعضی اشعار منظوم میگردد و فهم
 دور دستان برانانکه در امصار بعید واقع اند
 یاد را ککنهش نمی رسد بزیر تالیف آراستگی
 یابد تا مطالعه آن انواع کنایت را صراحت بخشد
 و بر طالبان این فن کار آسان گردد امتثال امره
 تحصیل این سعادت واجب دیدم و بقیه یم
 ارشاد مصرع برگردیدم اما چون این نسخه ایست
 مبین مصطلحات ریخته باصناف لطایف معنوی
 آمیخته لهند ابر عایت خطاب کار فرما موم
 بشمس البیان فی المصطلحات هندوستان گردید
 و در سنه یک هزار و دویصد و هفت از هجرت نبوی
 صلی الله علیه و سلم در شهر محرم الحرام بتاریخ
 بیست و دویم در بلده مرشد آباد با تمام رسید
 مامول از سخن سنجان نکته رس و روشن
 خمیران پاک نفس آنست که هر جا سهوی

و خطای در یابنده چشم عنایت بهوشندگی در اصلاح
 بکوشند * نظم * ای که در آئین معنی پرو ری * نیست
 از انصاف طبیعت را گزیر * از من مسکین
 درین مشکین سواد * گر خطای رفته است آهنگیر *
 بر ضمایر از باب بصایر پوشیده نماند که اصطلاحات
 مرقوم در این نسخه متنوع است بر دو نوع نوعی
 را بحد در دعوا م احتصاص و نوعی از روزمره
 خواص طایفه ای شایع هر چه در مجاورت آن دیده
 مستعمل است برای دور دستان مستند
 و آنچه در روزمره آن بلاد مروج است عزیزان
 بعید را سنجیده شایع می نمایند عبارت از زبان موزون
 دهلی است پس هر چه مطابق آن باشد صحیح
 دانچه و رای آنست غلط و قبیح بالجمعه حرفی چند
 مرقوم نمود با استعانة الملک الودود *
 حرف الالف * آش * بالف مبرود و دوسگون

شین معجمه طعامیست رقب قبق مثل شله و مثل آن
 از مخترعات اهل ولایت و هم عموماً در محل طعام
 چنانکه گویند آب و آتش تیار است و آتش پکای پتاه
 کنایه از آنست که برای آزار کسی مقدمه سازند
 اَفْصَحُ الْفَصْحَاءِ رِزَّارِ فِیْعِ سَوْدَادِ رِجْوِ اسیرنجیل
 زبانی خانمان گوید * شعر * مجاوباً و لحنی یون و راتی هین *
 ره تیری آشن کیا پکاتی هین * و بدین معنی
 در فارسیان هم مستعمل * مولانا ظهوری
 ترشیزی فرماید * شعر * کاسه خورشید لیسیدن
 نمی آید ز من * کو فلک می پز ز کین هر روز
 آتش دیگرم * اود هیر نا بننا * همزه بواو
 مجهول و دال و نای هندی بیای مجهول رنیده
 و سکون را هندی کنایه از انواع تخیل که در عالم
 تنهایی خطور کند استادی و مولائی حضرت داد فرماید
 * رباعی * کچھ آپھی گراکی آپھی کچھ چنتا ہی * کہتا ہی

کچھ آہی آہی کچھ سنائی * آید رو ہمیشہ

ہو دل دیوانہ * کیا کیا کچھ او دہیر تہی اور بنتا ہی *

داود ہر بن مخفف اول است و نیز ہمیں معنی مرزا

علی نقی شہر گوید * رباعی * کیا کیا حرص و ہوس کی دہن

ہی دلو * کس کس دہپ کی او دہیر بن ہی دلو *

تشویش معاش مغز جان کھاتی ہی * دنیا کی

غرض تلاش کہن ہی دلو * آنکھوں نمین آنی *

کنایہ از آمد سکر اگرچہ عمو ماہر کل سکر اطلاق

دارد اما بیش تر بر شراب مستعمل مولف

گوید * شعر * وعوی میخواری اتنی ہی پہ تہا سہ کار کا *

پیتی ہی ایک آدھہ گھونٹ آنکھوں میں بس

آنی لگی * یعنی کیفیت و ظاہر است کہ ضمیر لفظ

کیفیت در محاورہ ہندی بتائیت استعمال دارد لہذا

محذوف بودن آن بحیثیت نشست ردیف کیفیت

پیدا نموده * آنکھوں نکا آنا * کنایہ از آشوب چشم

نسخن شنبج بی نظیر محمد تقی میر فرماید * شعر * عشق
 نی ایزائین ہی دکیلا بیان * ره گئی آنسو تو آنکھین
 آیان * آپس میں رہنا * بہرہ صمد وده وفتح
 بای عجمی و سکون سین مہملہ کنایہ از آلودگی
 فبق محمد میر اثر فرماید * فرد * ہم کہان تو کہان
 بہہ کہتی ہیں * کہ یہ آپس میں دو نور ہستی ہیں *
 واین مختص بمعاورد زبان است * اوس پر جانی *
 بد و معنی مصطلح یکی کنایہ از سردی بازار و دویم
 مراد از آب و تاب چیزی کہ بکمال صفا و صباحت
 باشد مثل بر معنی اول مولف راست * برگ
 گل پر ہی پرایک اوس سی پر جای و ہیں * دیکھی
 عالم جو وہ تیری عرق افشانیکا * و دویم میر حسن
 گوید * شعر * جز اشک بلباب آب نہین گل شاخسار پر
 کیا اوس برگئی ہی چمن میں بہار پر *
 * آگ لینی کو آئی تھی * در محلی گویند کہ دو دستی

بدیدن و دوستی آید و بی مکث و توقف زود مراجعت کند
 محمد تقی میرگوید * جلد مجله سوخته کی باس سی جانا
 کیا تھا * آگ لینی مگر آئی تھی یہ آنا کیا تھا *
 و آزشعر سعید ای اشرف مستفا ذشد
 که در اهل ولایت هم این اصطلاح استعمال
 است اشرف کوید * دل را از سینه آن
 بت سرکش گرفت و رفت * و رغانه من آمد و
 آتش گرفت و رفت * و اگر گویند که در شعر
 سعید ارجایت عجبالت ظاهر نیست تا با اصطلاح
 هندی مطابقت یابد گوئیم و او عطف که در گرفت
 و رفت واقع شده مفید این معنی است و بر
 متناظر ظاهر * آنکه پنهان پنهانی * کنایه از خیرگی
 چشم که بکمال نگرستن عارض گردد حضرت در
 فرماید * اوس سنگدل کی وعده خلافتی کو دیکھئی *
 پتھر اگئی ہیں آنکھیں پیری انتظار سی *

* آنکه همین تمهاری دیکه می بین که بنا * خود را با تجربه کاری
 ستودن و هم رعایت ادب از دست ندادن
 مصطفی خان یکرنگ گوید * نرگس کتین مین هرگز
 لا تانین نظر مین * دیکه می بین مین بیاری آخر
 تمهاری آنکه مین * آنکه دکله نی * ترجمه
 چشم نمایی است که در فارسی مستعملی مولف
 گوید * دیدن آنجم مین می خشمگین سعی سرخ سرخ *
 برق بهی کتین مین اسب آنکه دکله نی لگی
 * انگارون پر لوتنا * کنایه از بیقراری که در عالم
 رشک لاحق گرد و ولی گوید * شعله خوب سنی
 نظر آتا مین * تب سنی انگارون به لوتنی می ولی *
 * آنکه موند کی ایک چیز کا اختیار کر لینا *
 کنایه ایست از قبول با تا مل میر سجاد گوید
 * غرون کو جان خوا سب مین غفلت کی دال کر *
 ایکه است آکی سول و هم پاس آنکه موند *

* او تہائی گیرے * ہمزہ بواو مجہول و
 تائی ہندی بالٹ کشیدہ و دو تختانی و کاف
 فارسی بیای معروف و راء مہملہ بیار سیدہ
 فرقہ ایست از دزدان کہ روزانہ دستبرد کنند
 و این طائفہ بیشتر در افواج بسربرد مرزا
 رفیع سودا در محو کو تو ال مشتمل بر صفات
 انفارش فرماید * کسو کا گہتہ کتی و تیراہی * کوئی
 ہر و او تہائی گیراہی * آیر سی دیکھو * بد قعیہ
 نظر بد گویند قلند رنجش جرات راست * ربا عی *
 * کل رنگ حناسی سرخ کہ با ورن کو * بیتہا تہا چمن
 مین جو وہ سر و داجو * مینی جو کہا کہ ہی کف
 پاپہ بہار * ہنس کر گکا کہنی اپنی ایر سی دیکھو *
 * ایک سی دن نرہنی * کنایہ از تغیر حالات
 آعم ازینکہ در زوال جمعیت گویند یا بزوال
 پریشانی میر سجاد گوید * ہجر کی راتین ہی آخر

کھت گئین * ایک سی رہتی نہیں ہیں دن ہمیش *
 * آنکھ جھپکنی * تاب مقابلات نیا و ردن
 مولف گوید * متابل حسن کی گرمی کی تیری کون
 ۶ ہووے * کہ سورج کی بھی تیری رو برو
 آنکھ اب جھپکتی ہی * آستین کا سا نپ * کنایہ
 از دشمن بنگلی است مرزا فدی گوید *
 رفته رفته یا رجوہرا پنی دکھانی گگا * آستین کا سانپ
 دکھانیہ تو جی کہانی گگا * آنکھو نمین گھر کرنا *
 اصرار بر تصدیق قول خود نمودن بخلاف حقیقت معنی
 مولف گوید * کہتی ہو گھر تیری آنکھو نمین
 نہیں مینی کیا * کون مکر اوی تمہیں آنکھو نمین گھر کرتی ہو *
 * آسمان سی گونا * کنایہ از ہر سیدہ ن چیز
 کہ بی سعی دفعہ حاصل شود و قدرش چند ان
 باشد و این بیشتر بمحارودہ عورات مستعمل
 مولف گوید * قطعہ * کو کہ توکل ہی اور جون شبنم *

طالب رنگ و بو تیراهون مین * پرنه آتنا بهی
 جان سهل مجہی * آسمان مہی نہیں گراہون مین
 * آنکھہ چورانی * کنایہ از چشم بوشی
 است مولف گوید * ایسی کیا کی ہی دلاہنی
 بتو کی چوری * دیکھ کر ہما جو یہ آنکھہ چورالیتی ہین *
 * آنکھو مین کہتکنا * دل نظر ناگوار گذشتن
 مولف گوید * چون اشک تو نظرون سی
 کیونکہ گرا دیوی * آنکھو نہیں تیزی پیلای
 ہر وقت کہتکناہون * اولچہناد لکا * عبارت
 از گرفتاری دل است جرات گوید * خوش ہوا
 وہ کی مین غم مین نہ کہین * دل الجھتا رہ کہین نہ کہین
 * آنکھون مین خاک دالشی * بد و معنی
 مصطلح یکی آنکہ جنس زبون را بمبالغہ تعریف
 چشم خریدار خوب نمایند و این خاصہ فروشندگان
 غدار است و دیگر آنکہ چیزی را طرفہ العین دست برد



کنند اول سته هور و دویتم مولف گوید * مجلس سسی
 رات د لکو میری صورت صبا * لیگئی سبهونکی
 آنکهن مین و ده خاک د آل کی * آنکهن نیلی پیلی کرنی *
 کنایه از کمال خشم که اکثر در حالت غیظ رنگ رو
 متغیر شو و جرات گوید * روز آنکهن نیلی پیلی کرجتا های
 و ده شوخ * بزم مین تو چشم حیرت سسی ندیکها کره مین *
 * حرف الباء موحده *

* بک لگنی * بفتح اول و سکون کاف تازی
 کنایه از یاوه گوئی و ب بیل تحقیر مستعمل مرزا
 رفیع سودا در بخوفند وی لاهوری گوید * یقینی یه و مان
 و هتی همین صبح سسی لی شام تک * لگتی هی اشعار کی
 جا لپرا نکو بک * و بک بک بتکرار نیز همین معنیست
 و هر دو را معنی مصدیه حاصل و این ظاهر از بقی
 گرفته اند چنانکه از وی معنوی فرماید * اهل دنیا کافران
 مطابق اند * روز شب در جق جق و در بقی بقی اند *

* بستر ارام لینا * بالکسر و سکون مهکامه بمعنی آسودن و شب
 گذراندن و این یشت تر در استعمال آزادان خانه بردوش
 است محمد قایم گوید * دل سایه بین اُس زلف کی
 آرام لیا کر * تک شام کو تو مرغ تو بستر ارام لیا کر * بستر *
 معروف مشفق و محبی مرزا رضا قلی آشفته فرماید
 * نه بستر کا آشفته هونا مقید * اری سارا عالم
 هونا پراهی * بستر * در محاوره فقر بمعنی فرو دگاه
 مستعمل مولف گوید * رباعی * هو اجازت تو
 بزم مین تیری * آج رهنا هو گو شه گیر و نکا *
 * اب کمان جائین سر پر آئی شام * دوری بستر
 فقیر و ن کا * بدن پهل جانا * کنایه از جوش بشور
 که در ایام بهار بر دزد کند و عوام گرمی دانه کویند
 هدایت گوید * آتش سی داغ دلکی سر ایا تو جل گیا *
 * گلزار پهلوی کیا که بدن سارا پهل گیا * بوجه پکر نا *
 بوا و مجهول و جیم هندی کنایه از تمکین و رزیدن بخلاف

حالات مطابق و اکثر بسبیل طنز گویند شرف الدین
 مضمون راست * مہ رونی بوجہ پکارت مشکل ہوا ہی جینا *
 * یار و خدا کرے خیر ہماری ہی یہ مہینا * با و بندی *
 جاء دادن بلات و گزاف چیزیراکہ در حقیقت
 اصل بنداشتہ باشد ابرو گوید * زندگی ہی سمراب کی سی طرح
 * با و بندی حباب کی سی طرح * بتا دینا *
 بضم اول و تائی شدہ بالنت کشیدہ در محل
 فریب دادن مستعمل مرزا رفیع سو داد رہجو
 اسیر بخیل گوید * پیران کا گر آئی وقت طعام
 * جای لقمہ کی کہای وہ دشنام * یو نہیں اقمہ جائیں
 اسکو دی بتا * مارین نہیں جہو تہی ہاتھ سسی کتا * بتانا *
 بفتح تہن کنایہ از رشخند کردن مولف گوید * شعر *
 * گہہ دیر مین بیجا مجھی گہہ کنج حرام مین *
 اسی عشق غرض تونی مجھی خوب بنایا * باغ باغ ہو جانا *
 مراد از شرف گفتگی خاطر یہ آیت گوید * کس قدر ہی

تیری مقدم سنی خوشی گلشن مین آج * دیکه
 تجکو گل هوا جاتا ہی کیسا باغ باغ * بہا بہا پرنا *
 بفتختین کنایہ از غابہ سکر ہد آیت گوید * ساقی
 پرون ہون مین نوشی مین بہا بہا * دلایہ سبی
 کچھ بہکم نہیں موحین جباب کے * و مجاز اکنایہ از
 قطرہ مستی کظرفان است * بوقت ساقی * بواو
 معروف و نامی ہندی بالف کشیدہ کنایہ از پستی
 قد معشوق کہ بکمال موزونی باشد مولف گوید
 * بوقت سنی تیری قد کا جس جا پہ پرسی سایہ *
 و ان ادراکوئی بوتا جز سر و سہمن نکلی *
 * بانیان پادون پوجنا * اقرار ہر فیلسوفی مزدوران نمودن
 مرزا رفیع فرماید * جنتی سجدہ کیانہ آدم کو *
 شیخ کا پوجا وانی بانیان پادون * و درینجا مراد
 قایل ترجیح شیخ است بر شیطان * باو کارخ بتانا *
 کنایہ از است از فریب دادن و این روز مرہ عوام

بازار است محمد نقی میرگوید * قتالا نہیں ایک مجکو
 پینگ آج اور آتی * بہتون کتین باوکارخ او نی بتایا *
 * بال بیکانہو وے * تاکید آدر مبالغہ احتیاط چیز می
 بشخص حاضر گویند و آیین ظاہر اتر جمہ ہمان است
 کہ در فارسی گویند سر موقصان نشو داستادی
 و مولائی حضرت در دفر ماید * ای شانہ تو نہو جو دشمن
 ہماری جی کا * مان دیکہیو نہو وے زلفو نکا بال بیکا *
 * حرف البہای عجمی *

* پانی پی پی کو سنا * کنایہ از کثرت بد و عا است
 کہ در ہیچ حال فوت نکند مرزا علی نقی محشر گوید
 * رباعی * کیا ظلم ہی دلمیں بس سوسا کیجی * جب یاد
 لب جام کا بوسا کیجی * ایذا ہی سخت محسب
 کنی تہون * بانی بی بی کی اسکو کوسا کیجی *
 * پاتون آگنادرخت کا * کنایہ از برگ ریزی
 درخت است در آیام خزان و صحارہ در محل

انہامی قوت و استعداد مصطلح اعظم ازینکہ
 در بیدار معشوق طاقت و آرام تمام بنذیرد و یا بحوادث
 روزگار عدم اسباب دست دہد جناب مرزا
 رفیع فرماید * نظم * احوال کی ہماری تجکو تو کیا خبری *
 گذری ہی جکی جی ہر سو ہی بہہ جاتا ہی *
 آنکھوں کی گردگیری مژگان کی ہی یہ صورت *
 گویا کنار دریا خس بہہ کی آرائی * اور دل جو ہی
 بغل میں سوا سطح کا پہو را * ہرگز نہ وہ پکی ہی
 ظالم نہ پہو تتا ہی * القصہ کیا کہوں میں
 گلشن میں زندگی کی * تجھہ بن نہال سودا
 پاتون ہی آگاہی * پانوں چل جانا * وقوع تھل
 در استمال سیر حسن در سحر البیان شتہر
 فحط ستالی لکھنو آورده * غریبون کا دل مٹا کلنی گگا *
 تو گل کا ہی پانو چلنی گگا * پانوں نکالنی * گویا پا از حد
 اعتدال بیرون داشتن است حضرت دلد

قدس سرہ فرماید * تہمتی نہیں زنہار کسو کی یہ
 سنبھالی * بیطرح کچھ ان آنسوؤں نے ہانوکالی *
 * پتلی * بضم اول و سکون فوقانی و لام بیای معروف
 در ہندی مردک را گویند و پتلی کا تارا کرنا جادادان
 است کسی را در چشم مصطفیٰ خان یکرنگ
 گوید * اگر آدھے میری گہرہ پیارا * کرون ادس
 ماہ کو پتلی کا تارا * چہارہین کہانی * بفتح اول
 وجیم ہندی بالف کشیدہ و رای ہنہ ی بیای مجہول
 رسیدہ و سکون نون کنایہ از صد مات برداشتن
 است مرزا رفیع سودا در ہجو اسپ گوید *
 دیکھی ہی جب وہ تو برہ و تہان کی طرف * کہاتا ہی
 دانہ کہاس کی جاگہ سدا چہارہ * یعنی از نا ظاقی بر زمین
 فی افندہ * پی جانابا ت کا * طرح دادن در جواب سوال
 است آبرو لوید * سخن اور و ن کا تشنہ ہو کی سننا
 اور سب کہنا * مگر جب آبرو کی بات کو اسدنا تو پی جانا *

* پیٔتِ ہر جانا * بیایِ مجھوں و سکون تا ہندی مراد از
 تنک ظرفی ناکمان است محمد حاتم گوید * اند نو نین
 ویکہ کر ہمکو اہرتی ہین رقیب * پیٔتِ انکا ہی
 ہر اکل پرسون مرتی ہین رقیب * محفی نہاند دلین شہر
 بحیثیت معنی اصطلاح لطیف دیگر کہ عبارت از
 تہ اغل است کیشیت پیدا نمودہ * پنا * بکسر اول
 و سکون مہملہ و نون بالفت کشیدہ خستگی یافتن
 مخصوص در عالم تعشق حضرت در دفرماید *
 مرتانہین ہون کچھ میں اوس سخت دلکی ہتھون *
 پنا ہون آپ اپنی کم بخت دلکی ہتھون *
 * پانی سی پنا کرنا * کمال تفضیح نمودن مصحفی گوید
 * چشم نی روروکی دریا کردیا * ابر کو پانی سی پنا
 کردیا * پنا ہر کنی * بفتح اول و سکون
 مہملہ و لام بیای معروف رسیدہ کنایہ ازان است
 کہ در حالت غیبت براحوال شخصی اطلاع شود

مولف گوید * جب غیر سنی ہوا وہ کہیں رات نہ بکنا *
 یہاں درددسی اپنی بھی پسلی پہر ک گئی *
 * پہارسی راتین * کنایہ از طول شب بے پای
 مصیبت سجاد گوید * ک طرح کو ہاکن پہ
 گذرینگی * ہجر کی یہ پہارسی راتین * پانی نہ مانگنا *
 در اول ضرب شمشیر ز خم کاری خوردن و معاجان
 دادن مہر سوز گوید * رباعی * جو تجسی بالای ناگہانی مانگی *
 یار اہ عدم کی کچھ نشانی مانگی * دکھااے اوسی
 تو اپنی شمشیر نگاہ * جکا مارا کہی نہ بانی مانگی *
 * پایتھن کانا * بنتخ اول و لام بیای معروف
 و فتحہ تائی ہندی و سکون نون در فکر تخریب
 کسی بودن سو ادرہ سجو بخیل ز بانی خانسا مان گوید
 * نان باکو جو دیکھو ہر کی نظر * جسہ کہتہ ہی یون
 وہ گیدی خر * تنکی مشرف کہی گہر نکا و نکا *
 اور پایتھن تیرا پکا و نکا * بولی تلی گذران کرنی *

کنایہ از کمال تجرد و عدم اسباب بہ آیت گوید
 * ہوا ریش در از شیخ سی معلوم یہ ہمسکو *
 کہ یہ زاہد ہی ایک پولی تلی گنڈاں کرتا ہی *
 * پانو گارنا * کنایہ از عالم استقلال محمد تقی
 میر فرماید * یارب رہ طالب بین کوئی کب تک پری *
 تکین دے کہ بیتھہ رہون پانو گار کر *

* پانو پہیلا کرسونا * عبارت از کمال فارغ بالی
 است جرات گوید * ہاتھ کہینچا زندگی سی
 جب بزیں چرخ آہ * تب دیافتنی نی سونی پانو
 پہیلا کر ہمیں * پانی بہرنا * اقرار بر عجز نمودن
 مولف گوید * عجب کیا ہی مہ کنعان ہی یہاں
 پانی بہری اکثر * اگر صورت زرا دیکہی تیری چاہ
 زخردان کی * پانو دھودھو پینی * کنایہ از فرط
 اعتقاد مولف در نعت گوید * طوف قدم شریف
 جسم کیجی * مقصود دلی تمام اوسم لیجی *

ظاهره‌ی یہ آب حوص سی اسکی طیش * ایسی
 ہادیکی پانودھو دھو پیسی * پیالہونا * در اصطلاح
 از ادا ان کنایہ از رخت ہستی بر بستن آمدہ مولف گوید
 * اری می نوش تو ہی آپکو جلدی و ان پہنچا *
 گدا ای صن کو کہتی ہین تیری آج پیالہی *
 * پس انداز * بفتح اول و سکون مہملہ انچہ
 بعد از صرف نگاہ دارند و روزگار پشہ آنرا مایہ
 توکل نامند کہ در ایام عطمت بکار آید فتح بقا گوید
 * یہ گل اندام جو صرفی سہی تک ایک ناز کرین *
 کام لین زلف سی کاکل کو پس انداز کرین *
 بیاید دانست کہ حروف چند با متزاج ہی
 مختلط الت ترکیب در زبان ہندی براسہ علمجہ قرار
 یافتہ اند و در تلفظ از ہم متفاوت گردیدہ چون * با *
 کہ منقسم ہر دو قسم است اگر بای تازی
 بہا مضلو ط شود * ہی * خوانند و تحت او بعلمت

موجوده یک نقطہ کنند و اگر بار عجمی مرکب گردد
 * پھی * خوانند و در آنجا سسہ نقطہ گذارند و
 حلی ہذا القیاس * در تاد جیم و دال و ر اوکات *
 امتیاز پیدا است و ہر یکی بجای خود مذکور شود
 انشاء اللہ تعالیٰ *

* حرف الباء ہنہ سی *

اما از نوع اول * ہیگنی خانارات کا * بیای معروف
 و سکون کات عجمی و فوقانی بیای مجہول رسیدہ
 کنایہ از گذشتن شب است کہ در صحبت عیش
 و طرب بگذرد و سرور اہل مجلس آناتانادر ترقی
 یا شد میر حسن در تصریف کا کل بی نظیر مشاہیر
 عالم غسل بیان نمودہ * نمی کا تہا با لہ زکی عالم عجب *
 * مذیکہ کی کوئی خوبتر اوس سی شب *
 * کہون اسکی عالم کی کہا تم سی بات *
 * کہ چون ہیگتہ جاے صحبت میں رات *

* بهاری پتھر چوم کی چہرہ دنیا * دست بردار شدن
 از امری است کہ بر آمدن از عہدہ آن مقصود نباشد
 یکی از شعرا گوید * ہمینی ادس سنگدل سی منہ مورا *
 بہاری پتھر تما چوم کر چہو را * بہجک جانا *
 بفتح تین و سکون کاف تازی کنایہ از وقوع
 حیرت ناگہانی کہ دفعۃً رو دہد مردار قبیح سودا در
 قصیدہ سالگرہ گوید * حسن ایسا کہ جی ماہ
 شب چار دہم * یکہیک دیکہی تو یکچند و در جای
 بہجک * بہہو کا * بفتح اول و دوم بو او معروف
 و کاف تازی بالفتح کشیدہ مراد از شعلہ روی
 معشوق مولف گوید * بہہو کا استند رکہاہی
 ای رشک فہر کا * زرا اساتو جانا کر کہ جاناہر
 جگر کا * اما از نوح دویم * پھیکا * بیای
 معروف و کاف تازی بالفتح کشیدہ بمعنی بی شک
 آمدہ * و پھیکا گناظرون میں کنایہ از کسی رنگ جبری

که در مرتبه خود ناقص باشد ناجی گوید * نکین حسن
 دیکه کربکی * رنگ کل کا بجهی نکا پیکا * پهپهولی *
 بفتح اول و دویم بوا و مجهول و لام بیای مجهول
 رسیده جمع آبله و پهپهولی دلکی بهو زنی حسرت
 دل بر آوردن خان آرزو فرماید * مینجانی بیج
 جا کر شیشی تمام تورے * زاهدنی آج اپنی دلکی
پهپهولی بهو تورے * پهونک پهونک کی بانودهرنا *
 هر دو بوا و معروف و نون غنه باکاف تازی کار
 با حتر از نمودن و راه با احتیاط رفتن هدایت گوید
 * زمانه بسکه ناز کتره می بلبل خاطر گل سسی *
 * صبا بهی پهونک پهونک اس گلستا نمین بانودهرتی می *
 * حرف التامی منقوطه *

* تل * بکسر اول و سکون ثانی نام کنجد که
 قسمیت از اقسام حبوب و در اصطلاح عرصه
 یکدم بل از آنهم کم مقبر خان گوید * تل مین دل لی کی

یوں بکرتی ہو * کرگو یا ان تلو نمین تیل نہیں *
 * تارے گنتی * کنایہ از شغل تنہائی مولف
 راست * انتظار میں تیری کل کی طرح ایسے رو *
 آجکی رات بھی گنتی ہی کتنی تار و نگو * تہ کر رکھو *
 در اظہار بیغرضی و استغنا گویند میر سجاد گوید
 * یار کا جامہ ہمیں ہیگا عزیز * یوسف اپنا پیر ہن تہ کر رکھی *
 * تو ر نا جو ر نا * کنایہ از کمال قدرت
 و اختیار ہدایت گوید * سمر شہ * محبت یار و نکی
 ہاتھ ہی کیا * وہ آپہی توڑتی ہیں اور آپہی جوڑتی ہیں *
 * تنگی چنتی * بکسر اول و سکون نوں و کاف
 تازی بیانی مجہول کنایہ از غلبہ سکر کہ نہایت
 بیہوشی آرد و مجازاً در محل مسخ شدن نیز
 مستعمل شہ فالدین مضمون گوید * سبزی یہ
 خط کی دیکھ کی پیاری عجب نہیں * گر ہو کی مست
 بہنگ بہر تنگ ز را چنہر * تو لنا نظر و نمین *

سنجیدن قدر و مقام اراست جناب درد فرماید
 * رونی کو میرے تولی ہی و د نظر و نمین * اس گوهر
 اشک کی بہی رتی جمکی * تل دہر نیکو جاگہہ نمانین *
 بکسر اول و سکون ثانی کنایہ از تنگی جای مجلس
 کہ بکثرت مردم باشد میر حسن در مشوی گلزار ارم
 گوید * ہجوم ماہ رو یان اس قدر تھا * کہ ہمکو
 دلکی پس جانیکا در تھا * نہ پای خالی اس حسن میں رہ *
 بہم پہنچی نہ تل دہر نی کو جاگہہ * تلو سہلانی
 تفریط در خوشام نمودن تولف گوید * ہی یہ پامالی
 خون دل عاشق ہی کافض * مہندی اس طرح
 جو تلو تیری سہلاتی ہی *

* تمنی اور آیان اور ہمینی ہوں کہایان * در مقامی
 گویند کہ طرف ثانی سخن سازی کند و خود را بر تصنع
 او اطلاع باشد ہدایت گوید * باتین یہ کی
 آگی بناتی ہو میری جان * تمنی اور آیان ہین

سویه‌بان نهون کهائیان * تلوون سی اگ لگنی *
 کنایه از کمال غیظ و غضب سجاد گوید * سهند یکو
 کف باسی تیری لاگ لگی هی * مین کیا کرون
 تلوون سی میری آگ لگی هی * تلاق ری *
 نام صحرائینست که در نواح سهند واقع و اکثر
 قطاع الطریق در آن میدان قافله غارت کنند و در
 عرف حال این لفظ عموماً بر جمیع محل خطر اطلاق
 دارد مرزا رفیع در بحو کو تو ال و بی انتظامی
 شاه جهان آباد گوید * دیکهی همی جوراه
 چاق ری کی * پشم هی رهنی تلاق ری کی * تالی *
 فوقانی بالن کشیده و لام بیای معروف بمعنی
 ذبتک آمده و این در سه محل استعمال
 دارد گاهی در مقام طلب که صدای آن دلالت
 بر وجود شخص کند مرزا رفیع در مطلع قصیده
 مبالغه گوید * صبح هوتی جوگی آج میری آنکه جهپک *

دی خوشی نی و همین آکر در دل پر دستک *
 و گاه در ضحک و استهزا استعمال گردد هدایت گوید
 * کرم شب تاب آنکر چمکی ہی گردد اوس ماه کی *
 کیونہ لڑکی دیکھے کراسکو بجاد میں تالیان * و گاہی *
 ارباب موسیقی را ازین عمل نظم نال منظور
 باشد و بدین حیثیت در تالی یاسی نسبت اعتبار
 شود و تالی ایک ہاتھ سی بجنی ہتھ کنایہ ایست
 اذ امر متنبع الوقوع کہ دوستان در عالم اخلاص
 بسیل شکایت گویند ہدایت گوید * شعر *
 * کہیں سنا ہی کہ ایک ہاتھ سی بجنی تالی *
 * جو اپنی چاہ کرے ہم بھی اسکی چاہ کریں *

* حرف التاء ہندی *

و این نیز بر دو قسم است اما از نوع اول
 * تکرہ پھارسی لینی * مقابل شدن با کسی کہ
 قدرت مقابلہ آن نباشد میر سجاد گوید

* کوہ کن کیون نہ سر کو پہو تر مرے *
 لی ہی جا کر پہاڑ سی تکر * تپکی پرتنا عورت کا *
 بفتح اول و سکون بای عجمی و کاف تازی
 بیای مجہول کنایہ از میلان خاطر اوست بہاشرت
 مولف گوید * مستی میں بسکہ تپکی ہی پرتی تہی
 دخت رز * ہونٹوں سی میری ہونٹہ کل اپنی رگر گئی
 تھی کی اوت میں شکار کہیلنا * دز پردہ
 کار کردن سجاد گوید * مرگانکی صنف میں چہپکی
 نگہ یون کرے ہی چوت * صیاد چون شکار کی
 تھی کی بیٹھی اوت * تپکنا پہوڑی کا * بفتح تین د
 سکون کاف تازی و نون بالٹ کشیدہ کنایہ از
 پختن مواد اوست جناب مرزا رفیع سودا فرماید
 * پیشانی اندون دلکی نئی صورت نکالی ہی *
 * تپکنا ہی پر آراتون کو یون پکتا ہون پہوڑا *
 اما از نوع دویم * تہو تہانا منہ کا * چین ہر چین

ز دن است میر حسن گوید * نغمہ گین نہو حسن تو بہ

نازی تجمہی ہر * یون اور کی تو آ کی وہ منہ تہو تہا کی بی تہی *

* حرف الثانی مثلثہ *

شعریکہ مشتمل بر اصطلاح باشد درین حرف کم بنظر گذشتہ

* حرف البجیم تازی *

* جگ * بضم اول و سکون کاف عجمی در ہندی بمعنی

قرن آمدہ و در اصطلاح آنکہ دو نرد چوسہ کہ در یک

خانہ باشند فضایل علی خان در مثنوی زبانی معشوقہ

گوید * سد اغم کی چوسہ پچھا کرخیف * برہ کولی

بی تہی ہون اپنا عرف * سو کچی ہی پرتی ہی ہر حال میں *

کئی جگ ہوے مجکو جنجال میں * جی میں جل جانا *

کنایہ از پیچ و تاب خوردن در حالت رشک :

میر سوز گوید * جو تیری قد کو دیکھی شمع پانی ہو

پگھل جاوے * مجھی دیکھی اگر پروانہ اپنی جی میں

جل جاوے * جی کی امان مانگنی * مقدمہ آداب است

در عرض مطلب کہ اول این لفظ گویند و
 من بعد برالتاسس مدعا آیند میرسوز گوید
 * کہوں یک بات میں تجھسی اگر جی کی امان پاون *
 * مجھی قربان ہونی دے قیری قربان ہو جاؤں *
 * جی پگھل جانا * بیای معروف و کسرہ با، عجی
 و فتحہ کاف ہندی و سکون نون کنایہ از سہلان
 خاطر است ہدایت گوید * دل پر ہزار حرف
 شکایت سی تھا ہجوم * مگرے کو دیکھتی ہی پہ
 کچھ جی پگھل گیا * جان پر کھیلنا * کنایہ از اختیار
 نمودن امریست کہ در حصول آن ہلاکت خود
 متصور گردد جرات گوید * ربا عی * پیدا ہوا جب سی خون
 دل ہی میں پیا * اب تک مر مر کی عشق بازی
 میں جیا * کوئی اور نہ کھیل کھیل آیا جگو * طفلی میں
 ہی جان ہی پہ کھیلا میں کیا * جی ہارنا کسی چیز سی *
 باز ماندن از امریست کہ بمقتضای جبن جرات

بر اختیار آن نباشد محمد تقی میرگوید * عشق بازی
 مین کیاموی همین میر * آگهی جی انہونی را تھا *
 * جی چہپانا * عبارت از پہلو تہی کرد نست میرگوید
 * ع * مدت ہوئی کہ تاب و توان جی چہپاگی
 و جی چورانا نیز از ہمین عالم است و بکشرت
 عرف محتاج سند نیست

* حرف البجیم عجمی *

چبا چبا کی باتین کرنی * بتکلف حرف زد ن
 و بیدردانہ سخن گفتن محمد تقی میرگوید *
 ایک رنگ پان ہی اسکاد ل خون کن جہان ہی *
 پہنتی ہیں اُسکو باتین کرنی چبا چبا کر * چل سیکنا *
 بفتح اول بمعنی توانستن و قدرت یافتن سجاد گوید
 * کیا کرے پانو ہی کہ چنگل میں * کچھ نہیں آبلون سی
 چل سکتا * چپٹی بہر بانی میں د و ب مرنا *
 کمال متعل شدن و انحطاط مرتبہ خود دیدن مرزا رفیع سودا

در تعریف چاه موسن خان گوید * جتنی روی زمین بر
 تہی کوی * چینی بہر پانی لیکی دَوب موی *
 * چکائی دینسی * بضم اول و کاف تازی باللف
 کشیدہ و دو تختانی بمعنی نظر غلط کردن است
 و بیش تر عوام باز اراستہ مال کنند میر فرزند علی
 موزون گوید * چکائی دی کی چترامی سی جانا
 کیا قیاست ہی * نکاہین ج طرف لرتی ہین تیری
 ہمنی اتکلیان * چینی چائنسی * بفتح اول و سکون
 باء عجمی و نون پلا، معروف کیا بہ اراکمال قناعت
 و این نیز مستعمل عوام است مرزا رفیع در ہجو
 طفل معطی گوید * باہکی گہر کی چات کر چینی *
 کر و گذران یار و تمہنی * چوہت کرنا * ویران
 جت نمودن مرزا رفیع در ہجو کوتوال گوید * اپنی
 دروازے آگی رکھت کہت * کئی ہین اسنی
 گہر کی گہر چوہت * چتسکینو نہیں اُورانا * بضم اول

و سکون تائی هندی و کانت تازی مکسور و تحتانی
 بو او و مجهول و سکون نو ن کنایه از اختلاطیست
 که ظرفا با اهل ملاءهت کنند و هم در جائی مستعمل
 است که شخص را با طایفه الحیل ناکام بگذارند
 هدایت گوید * آد و فغان سنی نه کبھی عنده ایب کی *
 بلبل کو گل نی جتکیون همین مین او آد دیا *
 * چور لگنا شمع کو * کنایه از زورگد اختن شمع
 است که بصدقه بادند نقصی باورسد و قبل از وقت
 معمول تمام شود ~~محمد میر اشرف~~ ماید * و مبدم کچھ
 گهلا ہی جاتا ہوں * شمع کی طرح دگر چور دگا *
 * چوتی کا ہونا ایک چیز کا * بو او و مجهول و تائی
 ہندی بیای معروف کنایه از یکتائی ان چیز است
 چنانکہ در فارسی گل سر سبد خوانند میر حسن
 دو تعریف جمع بد و سنیر کہ در ہندی آنرا چوتی گویند
 ہمین اصطلاح آورده و فی الواقع خالی از لطف

نیست * سنگارون مین گوسب سنی ہی
 وہ اوتار * پہ کہتی ہیں چوتی کا اُسکو سنگار *
 * چاند کا کہیت کرنا * کنایہ از طلوع شب مہتاب
 و نمودار روشنی میر حسن در تعریف سبزوشتی
 بی نظیر گوید * وہ حسن اور وہ پوشاک اور وہ شباب
 * ز مرد مین جون جلوہ آفتاب * کہی تو
 کہ شب چاندنی آن کی * نکالا تہا منہ کہیت
 سی دہان کی * و درین معنی لفظ کہیت لطیفہ
 بخشیدہ فطائل * چمکنا * نشو و نمایافتن و ہم چشمکین شدن
 مثال اول ہدایت گوید * یہ نکتہ جو ہر آئینہ سعی روشن
 ہوا دلپر * کہ اکثر اس زمانی بیچ ناکاری چمکتی ہیں *
 و دویم مولف گوید * تنہانہ اشک ہی کچھ
 ہیں مجھ پہ گرم ہوتی * آتی ہیں لخت دل بھی اب تو
 چمک چمک کر * چل * بفتح اول و سکون ثانی
 بدو معنی مصطلح یکی وقوع برہمی و ہزیمت در انبوه

و دویم بمعنی تخلف مثال اول مؤلف گوید
 * چل بسی صبر و قرار و طاقت و تاب و توان *
 چلتی ہی تیری سہون میں یکبیک چل پر گئی *
 و دویم محمد تقی میر گوید * آوارہ میرے ہونیکا
 باعث و زلفت ہی * کافر ہوں اسمین ہو وی اگر
 ایک بال چل * چرخ چرہ ہنا * کنایہ از صفا و موزونی
 تقطیع یا قن و خوش اسلوب کشتن محمد بقا گوید * منہ
 اسکا صفائی تیری تلوے کی بناوے * خورشید ہزار
 اپنی تن چرخ چرہ اوے * چار پای * چیز بست
 کہ برای خوابیدن موضوع و آن چار چوب پایہ دار
 است کہ بریسمان بافند و معنی اصطلاحی آنکہ در
 وقت جنگ چون کشتہ و زخمی را برانند از دہرین قیاس
 در روز مرہ اہل شکر مراد از شمار چار پای
 کو یا شمار زخمیان و کشتگان است درین صورت
 ظرف بجای مظهر و استعمال گردیدہ و ظاہر

این هم از همان عالم است که قاروره سدرخ
 و نهر جاری گویند حال آنکه قاروره عالم شیشه بول
 است و سدرخی آن کنایه از رنگ بول و همبرین
 نمط نهر نیز جاری نیست بلکه آب آن جاری علی
 ای حال سند اصطلاح مذکور از کلام میر صاحب
 یافت شده * تیری گلی سی سدا ای کشته عالم *
 هزارون جاتی هوئین چار پائیان دیکهین * چراغ تهنه اکرنا *
 خاموش کردن چراغ است مولف گوید * پیری
 مین صرف سدری هر داغ کیون نهون * تهنه ا
 کره هی هر کوئی وقت سحر چراغ

* حرف البجیم هندی *

ابا از نوع اول * جهماک * بفتحتین و سکون
 کاف تازی کنایه از دیدن چیزی که از دور محسوس
 شود و خوب مفصل بنظر در نیاید مولف گوید * شعر *
 * اُسکی جهماک سی آنکه عبث اپنی لڑکی *

کیا یتھی یتھی ہم پر یہ بجلی سی ہڑ گئی * و گاہی بمعنی
 عکس روشنی ہم مستعمل میر حسن در تعریف
 کہاراں پالکی بی نظیر گوید * کہارونکی زربفت کی
 کوریاں اور اونکی دبی پانوں کی پہو ریاں * بدھین
 پگڑیاں تاش کی سرا پر * چکا چوندھین جس سی آوے نظر *
 وہ تھو نہیں سونی کی موٹی کڑے * جہانک جس کی
 ہر قدم پر پڑے * و بمعنی رختنگی نیز مستعمل
 و معروف است * جہانک اور * بفتح اول و لام بالٹ
 کشیدہ و موخرہ بواو مجھول و سکون رای مہما
 چیز ی را گویند کہ نہایت درخشان باشد ہم
 در مقام ماسبق میر حسن آورده * ہزارون ہین
 اطراف میں پالکی * جہانک اور کی جگمگی نالکی *
 * جہانک جہل * نیز بہمین معنی است لاکس این
 ہر دو اختصاص باقمشہ زرتار دارند نہ باجو اہر و سیم
 وزر اما از نوع دویم * چہاتی پر مونگ دلنا *

کنایه از آنست که معشوق حضور عاشق با دیگری
 مختلط شود محمد قایم گوید * گندمی رنگ جوهری دنیا مین *
 سیری چها تی به مونک دلتاهی * چهیر تا * بیای محمول
 و سکون رای هندی و نون باله کشیده و معنی
 مستعمل اولاسه سخن واکردن و ثابا از راه
 شوخی و ظرافت مختلط شدن نواب امارت مآب
 محبت خان بهادر شهباز جنگ دام اقباله و عم
 نواله فرماید * کسی سی گو جدا همین مثل تار ساز
 هم لیکن * ذرا چهیر سی سی ملتی همین ملالی حکا
 جی چاهی * چه رک کر بیچنا * بکسر اول و فتحه
 رای هندی و سکون کاف تازی مبالغه در تعریف
 جنس خود کردن است در حالت فروش و مجازاً
 کنایه از یار فروشی یکی از شعر اگوید * هو کیون
 نه چمن مین گرم گل کا بازار * شبتم جب اسی خوب
 چه رک کر بیچی * چهری تلی دم لینا * بضم اول

و رای مهمله بیای معروف گو نه متوقف شدن و تحمل
 و زیدن در طلب مد عالمولفه * دلا فراق مره مین
 تو یار قاتل کی * تر پنه نه اننا ذرا تو چهری تلی دم لی *
 و من حیث التلطف تحقیر طالب ظاهر است درین معنی
 * چپچهو نذر * نامی است یکی از اقسام حشرات الارض
 که از موش خرد تر باشد چون در رفتار خیلی
 سرعت دارد بدین اعتبار آتش بازان نام
 یکی از اقسام آتش بازی قرار داده اند که او نیز
 وقت آتش گرفتن بهمین حالت پندامی کند و در فارسی
 هم که بهمین معنی موشک آمده کاف در کلمه علامت
 تصغیر است طغرا گوید * چو موشک واکند آهم
 گر آتش بازی شوق * بود در دست مرگان
 هر طرف مهتابی اشکم * و موشک دوانی
 که در اصطلاح فارسیان کنایه از آتش اندازی
 اهل نفاق است بهمین معنی در هندی نیز چپچهو نذر

چهره رانی مصطلح آبرو گوید * ماه روکی پاس جاکسی
 چه چون در چهره ردی * گهر جلا عاشق کا ان لونکا
 کیا تو تا هوا * چه ماتی گد رانی * بکاف پارسی
 و دال مہماہ کنایہ از بلند شدن پستان عورت است
 در ایام شباب و ادایل جوانی ہدایب گوید
 * نو بہار آئی ہی جون عہد شباب * چہ ماتیان
 کلیونکی بھی گد رایان * چون ضمیر کلی در ہندی
 مخصوص تہانیت استعمال یافتہ نسبت این
 تشبیہ خالی از کیفیت نیست * چہ تنکا چاندنی کا *
 با سر و فتح تائی ہندی و کاف تازی و نون بالف کشیدہ
 کنایہ ایست از نور شب مہتاب کہ بہمال صفہ
 باشد میر حسن در سحر البیان گوید * وہ چہ تنکی
 ہوئی چاندنی جا بجا * وہ جار یکی آمد وہ تہندی ہوا *
 * چہ ماتی پھنسی * کنایہ از جگر خون شدن است بر خال
 در دہند ہدایت گوید * طاقت ہی کسی شرح محبت کی

دغم کی * سن حال سیر اہت گئی چہا تی ہی قلم کی

* حرف الحاء مہملہ *

* حال حال چلنا * کنایہ ایست از تیزی رفتار

جمہد تقی میر فرماید * جانین ہین فرش زہ تیری مت

حال حال چل * ای رشک حور آدمیو کی سی حال چل *

* حرف الناء معجمہ *

* خاک و آلی ایک بات پر * کنایہ از اخفای امر است

کہ در افشای آن انواع و سوائی تصور باشد محمد بقہ

گویہ * قطعہ * گر قتل کیا بقا کو خوبان * اس بات کو

سنہہ سیست نکالو * پنهان ہی ہما ہی خون عاشق

* جانی دواب اسپہ خاک دالو * بحر بسنت کی

پوچھنی کسی سی * ظن بر غفلت و بیخبری اوست

و مجازاً در ہر جا استعمل خان آرزو فرماید

* او تہہ چیت کیون جنون سی خاطر پختگی *

آئی بہار تجکو خبر ہی بست کی * خون چاقنا تلو ارکا *

خون آلود شدن شمشیر است فضل علی دانا گوید
 * نجاتی خون کو جس روز میری اوس کو فاقہ ہی *
 * رگ گردن سی میری اوس کی خنجر کو علاقہ ہی *
 * خدا خدا کر پہچنا * بد شواری رسید نست
 اعم ازینکہ دشواری راہ باشد یا از عالم دیگر
 محمد تقی میر گوید * ہر کام سدرہ تہی تنجالی محبت کی *
 کعبہ ملک تو پنہاچی لیکن خدا خدا کر * خاک چہانا *
 کنایہ از کمال آوارگیست در سعی و تلاش
 مولف گوید * کیوں خاک چہانا ہی دلا کو بکو عبث *
 مثل صبا ہی اوس کی تجھی جستجو عبث *
 * خالا کا گھر * کنایہ از ماسن و آرام گاہ محمد حسن
 محبتن گوید * دل دینی پر ہی جی تو کرو خان خراب
 یہ عاشقی ہی شیخ جی خالا کا گھر نہیں *
 * خدا کی مارے ہونا * کنایہ از بد بختی و بد طالعی است
 سید عبدالولی عزلت گوید * بتو نی ہم جو یہ

سنگ جفا کی مارے ہیں * سو شکوہ او نسی
 نہیں ہم خدا کی مارے ہیں * خدا کیا کرے *
 در اسید و یاس عمو ماگویند محمد قایم گوید * میں جاتا ہوں
 کعبہ کو اب دیر سی * بھلا یہ ہی دیکھوں خدا کیا کری *
 * خبر عطر * بہتا نہ لفظیت مرکب فقط بمعنی خبر
 موضوع اعم ازینکہ خبر خوش باشد یا موحد
 بنجاد گوید * باد صبا سی زلف معطر کی ہم تنک
 مدت ہوئی کہ پنہنجی نہیں کچھ خبر عطر * مولف
 گوید حرکت طای عطر کہ در رکن ضرب مقابل و تد
 مجموع واقع شدہ اعنی در تقطیع در برابر عین می افتد
 و برین نط مفعول فاعلات مضاعیل فاعل در صحت
 لفظ گو نہ تردد بخشیدہ ہر چند این بحث علاقہ با فن
 عروض دارد و در اینجا داخل ما نحن قیہ نیست لکن
 در شعر چون مقدم صحت لفظ است البتہ محل
 گفتگو است مخفی نہاند کہ عطر بمعنی طیب سکون

طاست و در اینجا هم باعتبار مناسبت لفظ خبر
 که تشبیه بابومی توان کرد معنی علاقه با همان عطر
 شناکن الاوسط دارد و اگر گویند که خبر عطر لفظیست
 مشهور که بکثرت استعمال از عالم مثل اعتبار
 یافته و در مثل تصرف جایز نیست گوئیم اگر بهره
 و نای منقوطة می بود البته باین توجیهه موجه می شد
 لکن چون بعین مهمله و طای خطی است هر آینه بکون
 اوسط باید و معیند اجمیثیت معنی طرف لطیف
 همان است فتأمل و حق التامل *

* حرف الدال مهمله *

* دل مین گهر کرنا * خصوصیت پیدا کرد زنت
 : استادی و مولائی حضرت در فرماید * شعر *
 * یارب سپهر اتنی تو اب در گز و کرمی *
 * کوئی خانان خراب کسی دلمین گهر کرے *
 * دانت نکالنی * بدو معنی مصطلح یکی کنایه از عجز و

ساجت و دیگری در محل خندیدن سآل ا دل
 میر سجاد گوید * زلفونکی جب البجہتی ہین اوس
 ساتھ آکی ہال * دیناہی شانہ عاجزی سہی دانت
 تب نکال * سآل دویم میر سو ز گوید * مستزاد *
 سن سوز عبث دیکہہ کی حیران ہوگا * خوبو نکا جمال *
 * دل زلف میں البجہی گلریشان ہوگا * ست لی یہہ وہال *
 یہہ چال ہری ہی تجسی نبینیکی ہین * آمان کہا *
 ہنہناہی کیا بہت پشیمان ہوگا * ست لی یہہ وہال *
 * دونون وقت ملنی * با اعتقاد عوام کنایہ از
 وقیست کہ بین العصر والمغرب ہا شدہ میر حسن گوید
 * نہ لیت اسطرح منہہ پر زلف کو بہراکی ای ظالم *
 * ذرا اوتہہ بیقہہ توا وسدم کہ دونون وقت ملتی ہین *
 و آضح باد کہ درینجا زلف ورخ مشبہ واقع شدہ
 و شام و سحر کہ مشبہ بہ است محذوف لاکن
 بکثرت استعمال کہ ہر اسنہ جمہور استعمال است

ان نقد را مبتدیان را الفهم گردیده که بمسحر و تلفظ مع
 و ربادی الرای خصوصیت مشبه به حاصل می شو
 و حاجت بتصریح و اظهار ندارد * و نکودن را نکو رات نجانا *
 کنایه از کمال استغراق در امری چنانکه گویند فلان کس از دین
 و مافیها بیخبر است مرزا علی نقی محشر گوید * رباعی
 * کیا کهئی کشتی به بحر مین کیون کرا و قات *
 * ننی خواب و خورش و هیان مین نی موت و حیات *
 * دن رات خیال رلف و رخ بیش نظر *
 * جانا نهین آه و ن کودن رات کورات *
 * دانتون زمین پکرانی * اوقات بعسرت و
 تنگه سستی گذرانیدن است و مجازا در محل دیگر
 صجوبات هم مستعمل محمد تقی میر فرماید * مطاع *
 * ویکره او نکو هستی سبکی دم سی گئی او کهر کر *
 تهری هی آرسی بهی سو دانتون زمین بکر کر
 * دوزاد و هوپ کرنی * کنایه از سعی و تلاش

و ر طاب مد عا سجاد گوید * تنهانه ایک چاند ہی
 گرش میں تجھ حضور * کرتا ہی آفتاب ہی تجھ
 آگنی دو درد ہو پ * دل دَو ب جانا * کنایہ از غشی
 طاری شدن مولف گوید * عرق آلودہ اوسکو
 دیکھ کر کیونکر نہ دل دَو بی * طراوت حسن
 کی ہی موج زن اوسکی پسینی میں * دل چلنا * میلان
 طبیعت را گویند محشر گوید * کب دل پہچی ہی
 اوس سی جب اپنی سی مل چلی * وہ رشک
 جو رجبہ فرشتہ کا دل چلی * دل پیچھی پرانا *
 بعضی غم غلط شدن مستعمل مصحفی گوید شعر
 ہمیشہ میں ہر خدا کا کل ہی کا کر اوسکی ذکر *
 * تیری باتون سی زرا دل تو میرا پیچھی پر ہی *
 * دل پانا * رضای خاطر در یافتن ناجی گوید * شعر *
 غم نہیں گرد لبری سی دلکولی جاتا ہی وہ * پاس
 میری تب تو آتا ہی جو دل پاتا ہی وہ * دل دیکھنا *

استمراج نمودن جعفر علی حسرت گوید شعر
 جگر کرچاک قاتل دیکهتا تما * جو پو چها مین کهما دل
 دیکهتا تما * دوشاخه * باصطلاح زندان هر دولنگ
 فاشه کمرین در هجوش علیچن گوید * شعر *
 نو خصم گن کر مشعلچن نی کئی * تو بهی نهی راهی
 دوشاخه بن دئی * قصور سقوط عین مشعلچن
 که در تقطیع است تجنیس لطف معنی معاف کردیم
 * دن پهرنی * بکسر بای هندی کنایه از تغیر ایام
 سخوست آبرو گوید * خورشید کس طر فسی
 هوا طالع آبرو * کیا دن پهری که یار کا اید هر کرم هوا *
 * دل لوردا * بکاف فارسی و او معدوم
 و سکون رای مہما و دال بالف کشیدہ یک
 لفظ مرکب است بمعنی زہرہ کہ آریاب شجاعت
 و جرات را اہمیت آن باشد محمد حاتم گوید * شعر *
 * نظر آتا تما بکری نساکیا پر ذبح شیرون کو *

* نجانا همین که یه قصاب کار کهاهای دل گور دا *
 * دانت رکها کسی چیز پر * در کمین چیزی
ماندن مرزا ار فیع سودا در هجو کو توال گوید * شعر *
مال صندوق میں رہی کس بہانت * تن کی
لتون پر چور و نگاہی دانت * و ناجی نیز گوید شعر
نہیں بیوجہ ترا خندہ دندان ناہر گز * کن یکی تو لہو
پنی کو یعنی دانت رکهاهای * دل چور انا *
طرح دادن در امری اعظم از ینکہ بجین باشد
یابد در اندیشی سودا در هجو کو توال گوید * شعر *
چہرہ کی جہ مقصد دن یہ جانا ہون * وقت پر میں ہی
دل چور انا ہون * دہر دہر جلنا * بمفتحتین کنایہ از
مشعل شدن آتش است مرزا ار فیع در شوی
گر ما گوید * تہیک ہوتی ہی جس گہری دو پر *
لگی ہی دہر دہر جلنی دہر * داغ لگنا * عارض شدن
نقص است بر چیزی ہد آیت گوید * شعر *

غلطی منبزه خطسی جو کھسی باغ لگا * میان یہ جانده سی
 مکرہنی کو تیری داغ لگا * درودیوار دیکھنی *
 کنایہ از تنہائی و شدت انتظار ہدایت گوید
 * انتظار یمین تیری اپنی عجب صورت ہی *
 دیکھا کرتا ہوں مین گہر مین درودیوار کی شکل *
 * دن بہرنی * بفتح بای ہندی اوقاتی کہ برج
 و صعبت بسر کردہ آیت گوید * شمع آسا
 تمام شب رور * ہم ہی اپنی دنونکو بہرتی ہین *

* حرف الہ ال ہندی *

از نوع اول * دہوان دہار ہونا * زینت
 آراشدن و مکلف بود نہست مولف گوید
 * خط کی آنی سی دہوان دہار ہوا یہ مکرہا *
 * آپ آب کیون نہ تاوینگی صفائی مجکو *
 * دہن * بضم اول و سکون نون معنی لغوی
 ارادہ چنانکہ میر گوید * شمر *

* اند نون نکلی ہی آغستہ بخون را تو نکو *
 دهن ہی ناله کو کسی دل میں اثر کرنی کی *
 و معنی اصطلاحی بر دو قسم گاهی بمعنی صدای نفیر
 که از دور بگوش رسد مستعمل گردد و لهند
 اکثر کبیسران هند در تعریف نئی نوازی کشتن
 مرلی کی دهن مذکور کنند و گاهی ارباب موسیقی
 بهنگام تبدیل راگ در محل سر او رد تعبیر کند
 برین قیاس در هر حال شوق از یک عالم مقصور
 شد چه در شعر میرهم که مشتهرند معنی اراده
 نوشته ایم لفظ ناله موید همین معنی است بر حال
 این امر ذوقی است ذوق بوجه احسن در می یابد
 من فهم فہم * دہک رہ جانا * و دہک ہو جانا
 ہر دو یکا ف تازی بیک معنی آمدہ و کنایہ ایست
 از خایف شدن بوقوع صدمہ ناگہانی کہ بر قلب
 عارض گردد اعم ازینکہ از خفقان باشد یا از

شنیدن خبر مو حش میرسو زگوید * شعر *
 * ایکباری دہک سی ہو کر جی سی پھر ککلی نہ سانس *
 کس شکار انداز کا یہ تیرنی آواز ہی * دہرک *
 بفتح و رای ہندی و کاف تازی اگرچہ فی الحقیقت
 این ہم از قبیل دہرک است لیکن چون بیشتر
 در محل طیدن آید و معنی مصدریہ بخشد من وجہ
 از ان متفاوت شدہ مؤلف گوید * شعر *
 طاید لکی دہرک تہمتی نہیں * کیا کروں اُسکی دہرک
 تہمتی نہیں * دہرکا * نیز بد و معنی مصطلح گاہی بمعنی
 ترس و خوف مستعمل یکی از شعر اگوید *
 شب فراق کی دہشت سی جان جاتی ہی * ہی ہی صبح سی
 دہرکا کرات آتی ہی * و گاہی بمعنی طیدن مؤلف گوید
 * مطلقاً آرام آتا ہی نہیں * بی طرح کچھ دلو
 دہرکا لگ گیا * دہر مارنا * در محل تفضیح
 و تحقیر مستعمل بلکہ از عالم فحش و دشنام

میتوان گفت جرأت گوید * بجای طعن گرا بر بهار
 پر ماری * یہ چشم وہ ہی کہ دریا کو دھار پر مارے *
 دھویا دیدہ * اواد مجھول چشمیکہ قوت منفعلہ
 نہ ارد مولف گوید * تو سب سی آنکھ لراتی ہی
 ہزم سین ای شمع * خدا پناہ دے اس تیری دھوئی
 دیدہ سے * دھوئی لگانی * اواد معروف اصرار
 بردر خواست مدعا نمودن و آبن خاصہ فقر ای سوال
 پیشہ است کہ اکثر بردر اغنیائیں دہر تودہ
 خاک ترہمہ وقت آتش روشن داند تا کامیاب
 نہ شوند برنجیزند مولف گوید * تپکنی کانہین ہرگز دو چار
 اوس سہی نہ جب تک ہو * مرہ بر اشک دود آلودنی دھوئی
 لگائی ہی * اما از نوع دویم * دھیر * بہای مجھول
 در اصطلاح آزادان بنام قبر مصطلح میر فرماید *
 وادی قیس سی پھر آئی نہ میر صاحب * مرشد کی
 دھیر پروہ تکیہ بنا کی پتھی * دھلتی بہرتی چھاؤن *

کنایه از بی ثباتی و تلون اوضاع روزگار مرزا فندوی
 سلمه الله تعالی گوید * ملی و ده غیرون سسی مهر و شگوه
 همنین کب آتا هی رشک اسکا * یہ دہلہتی
 پرتی ہی چہا ون قدوی کہی ادہر ہی کہی او دہر ہی *
 اما از نوع سیوم * دَک دَکا کر پینا پانی کا *

بفستخین و ہر دو کاف فارسی قدحی آب خوردن
 بیکہ م کہ اکثر در کمال عطش اتفاق می افتد مرزا
 رفیع سودا در تعریف آب چاہ موسن خان گوید * دَک
 دَکا کر اگر کوئی پیوی * تانہ او را ہی لحاف کیا جیوی *
 * حرف الذال معجمہ *

* درین حرف نیز اصطلاحی بخاطر نیست *

* حرف الراء مہملہ *

* رنگ مارنا * بفتح اول و نون غنہ با کاف عجمی از
 حریف بازی بردن است و مجازاً با مثال این مواقع
 مستعمل آبرو گوید * کہیلی تھی رات جو سر گویان

هوا تها پیا را * اری رقیب ستاری همی ہی رنگ ما را *
 * رفو چکر مین آجانا * حیران ماندن بمشاهده امر
 عجیب و عوام بازار استعمال کنند سراج الدین
 سراج گوید * رفو گر کو کهان طاقت که زخم
عشق کو تانکی * اگر دیکهی میرا سینه رفو چکر مین
 آجاوی * رتی چمکتی * بفتح اول و تشدید فوقانی
 بیای معروف مراد از یاداری بخت و مساعدت
 روزگار مولف گوید * لهو کی بو ند بهی اشکو نین
 ایک آده اب تپکتی ہی * دلا خوش هو که تیری
 آج کل رتی چمکتی ہی * رنگ رلیان * بکاف
 پادسی کنایه از اختلاطی که با معشوق میسر شود *
 هدایت گوید * بهار آی ہی تمکو بلبلو بهه دن مبارک هو *
 * چمن مین آج کل کر لو گوانکی سنا ته رنگ رلیان *

* حرف الزای معجزه *

* زمین بکرتنی * کنایه از فراطرا بر امری و هم بمعنی

استقلال محمد عابد دل گوید * تمهاری در به جو دربان نی
 آستین پیکری * برنگ نقش قدم همنی بهی
 زمین پیکری * زمین مین گرجانا * بکاف پارسی و رای
 هندی کنایه از کمال منفعل شدن و تر آمدنست
 انعام الله خان یقین گوید * قامت رعنا سی
 تیری بسکه شر ماتاهی سرو * دیکه کرنگجو
 زمین کی بیچ گرجا تاهی سرو * زمین پرسی کچھ پراپانا *
 مشغوف شدن از حصول امریست که امید
 وقوع آن نباشد و یکی ناگاه میسر شود و مولف گوید
 * قطعه * خاک پر کل جو نقش پا کی طرح *
 * آسنی میری تین زراپایا * خوش هوا اتنا دیکه کرگویا *
 کچھ زمین پرسی ہی پراپایا * زهر کھانا * تقلید
 امری کردن که قابلیت آن نباشد و مولف گوید
 * دلایه مجنون کی چال تمنی ذرا او رائی تو ہی جنون مین *
 * په هر کسی پر به زهر کھانا کمال حق مین تمهاری سم ہی *

* حرف السین مہماہ *

* سونی کانوالا * بوا و مجھول و نون بیار شیرہ
 کنایہ از لقمہ نعمت محمد قائم گوید * * قطعہ *
 * چشم بر راہ ہون میں کس کل کی * آج یہاں
 کون آنیوالا ہی * نہیں اتر تا گلی سہی جون نرگس *
 * منہ میں سو نیکا گونوالا ہی * سر چرہ کی مرنا *
 مہتم بخون خود کردن مولف گوید * سرخ اپنی لہو سہی تیری
 دستار کرینگی * آخر کو ہم ایک دن تیری سر چرہ کی
 مرینگی * سرموند آنا * بدال ہندی ترک علایق
 کردن و فقر اختیار نمودن مولف گوید * نہیں ممکن
 رہائی قید سہی اوس زلف مشکین کی * قلندر ہو کی
 میں بھی اُسکی پیچھی سرموند آتا ہوں * .
 * سو جہتا بنا کرنا * بوا و معروف و سکون جیم
 ہندی و فوقانی بالنت کشیدہ بصالح صوابدید
 پرداختن میر حسن گوید * کیون مذیکہی تجھی گوئی ہر آن *

کیا کوئی اپنا سو جہتا نکری * سوئی کی ناکی میں سب کو نکالنا *
 کنایہ از حسن سلیمہ و کمال رسائیست ہدایت
 گوید * تما کام یہ تیرا ہی خداوند تعالیٰ * لاسوی کی
 ناکی میں خدائی کو نکالا * ساؤن ہری نہ بہادون سو کہی *
 مدام بیک حال ماندن ہدایت گوید *
 * جون سرد ہم اس باغ میں کرتی ہیں معاش *
 * ساؤن نہ ہری ہیں اور نہ بہادون سو کہی *
 * سرد ہنا * بالکسر و سکون ماکہ و دال ہندی
 مضموم و نون اول ساکن و دویم بالف کشیدہ
 کنایہ از متاسف شدن است شرف الدین
 مضمون گوید * گر حرف حق ہماری زبان سی
 کبھو سی * احوال ابنا دیکھہ کی حلاج سرد ہنی *
 * سرگہانا * بضمہ کاف ہندی کنایہ از تنبیہ طلبیست
 مولف گوید * و د کافر تہ ہو کہتا ہی تبراسر کہجاتا ہی *
 کسی کا ناتہ ہی گر سر تنک پیر سام آوے *

* سر سے کفن باندھنا * دست از جان شستن
 و اما وہ مرگ بودن مولف گوید * دیکہنگی کوئی
 کیونکر دیکھی کا جنازی کو * اب باندھ کی ہم بھی تو یہاں
 سر سے کفن نکلی *

* حرف اثنین مستحکم *

* شام کی مردی کو کب تک روئی * درند است
 امری گویند کہ حضرت آن تمام عمر متصور باشد
 یکی از شعر اگوید * پہن چکا دل زلف سین
 بس سوئی * شام کی مردی کو کب تک روئی *
 * شاخ زعفران کہنا کیو * طنز بر کبر و نخوت او
 کردن است محمد تقی میر فرماید * ناز چمن وہی ہی
 بابل سی گو خزان ہی * تہنی جو زرد ہی
 ہی سو شاخ زعفران ہی * شہد اٹکستہ *
 یعنی خراب و حسد آیت گوید * شعر *
 * شہید تیغ ابرو ہی اسیر دام گیسو ہی *

ہر ایت ہی میان کوئی زور ہی شہدا شکستہ ہی *
 * شرم سی پانی ہونا * عرق آوردن از خیمالت
 و ظاہر اثر جمہ تر آمد نسبت کہ در فارسیان مصطلح
 محمد قاسم گوید * بارش گریہ کی از بس رات
 طغیانی ہوئی * جو گستاخی مقابل شرم سے پانی ہوئی *
 * شگوفہ پہو لنا * در وقوع امر ناگہانی بسبیل
 طنز کوینہ محمد تقی میر فرماید * اوس چہر کی خوبی سے
 عبث کل کو جتایا * یہ کون شگوفہ ساچمن زار میں لایا *
 * حرف الصاد مہملہ *

* صبح خیزئی * فرقہ ایست از دزدان کہ علی الصباح
 برخیزند و ہر چہ یابند دستبرد کنند مرزا رفیع در ہجو
 کو تو ال فرماید * بچ سکی کیو نکرا ب کس کی شی *
 ملا سجد کا صبح خیز یا ہی * صفائی بتانی *
 جواب صاف دادن و ناکام گذشتن مولف گوید
 * خط کی آنی سی دہوان دہار ہوا یہ کھڑا *

آپ اب کیوں نہ تباوینگی صفائی مجھکو * و صفائی
 فقط بمعنی فاقہ مصطلح مرزا عظیم بیگ عظیم گوید
 * رباعی * نوابکی گہرین گو خدائی ہوگی * اور عرش برین
 تک ہی رسائی ہوگی * چون آئینہ آب و نان کی
 دھوکی میں عظیم * خلقت پر سدا یونہی صفائی ہوگی
* حرف الضاد مجسمہ *

این نیز مثل چند حرف سابق شاذ است
* حرف الطاء مہملہ *

* طماچی سسی منہ لال رکھنا * کنایہ از غیرت و اخفای
 ناداریت میر گوید * گل تیری روزگار خوبی میں *
 منہ طماچی سسی لال رکھتا ہی * و درین مقام
 وجہ ناداری ظاہر چہ معشوق انقدر رنگین تر واقع شدہ
 کہ گل نسبت او نہایت بیرنگ افتادہ و آرزو
 با معشوق دعوی تساوی دارد بدین تقریب
 رنگ بر روی خود می آرد و درین معنی لازمہ غیرت ظاہر

* طوفان هونا * بوا و معروف آفت انگیز بودن
 است و در مدح و ذم هر دو استعمال هدایت گوید
 * آشک گلگون جیب و دامن پر میری غلطان همین *
 * اس ز مانیکی تو لڑکی بهی کوئی طوفان همین *

* حرف الطای مجمره *

* ظالم * معنی لفظی معروف و اصطلاحی کنایه از معشوق
 و در فارسی و هندی هر دو مشترک اظهر گوید
 * سراپا فن بیمهری و بی رحمی کی ظالم ہو *
 * پیرا سپرد لربا ہو کیا کہون کوئی سخت ظالم ہو *

* حرف العین مکمله *

* عشق ہی * یعنی احنت و هزار احنت
 هدایت گوید * دل او سسی تیری آنکھ لڑانیکو
 عشق ہی * اور چوری چوری نظریں ملا نیکو عشق ہی *

* حرف الغین مجمره *

* غصہ سی بہوت ہو جانا * کنایہ از نشہ ناک شدن

و سرگرم در آتش غضب کشتن * شرف الدین

مضمون گوید * مضمون تو شکر کر که تیرا نام حسن رقیب *

* غصه سی بهوت ہو گیا لبکن جلا تو ہی *

ظاهر اجناب محمد تقی میر درین شعر دخل فرموده اند

که در تذکره تالیف خود بجای نام لفظ اسم

نوشته اند چه در اصطلاح اهل دعوت مخصوص

اسم مصطلح و بدین اعتبار واقعی خالی از لطف نیست

* حرف الفای *

* فلک کو خبر نہونی کیکی * کنایہ از کمال غفلت

و بیخبری کسان باشد میر عید اللہ تجرد گوید *

* تجہ رو میں لطیف ہی سو ملک کو خبر نہیں *

* خورشید کیا ہی اوسکی فلک کو خبر نہیں *

* حرف القاف *

* قہر قیامت * در مدح و ذم ہر دو مصطلح محمد تقی میر

گوید * ست کچھ پوشہو باتیں اپنی کہی تو نمکونہ است ہو *

* قد قامت نوبہ کچھ ہی تمہارا پرگوئی قہر قیامت ہو *
 * قرآن کرنا * بالکسر۔ عمل آوردن امر است کہ وقوعش
 کمال تعجب بخشد محمد تقی بیرگوید * شہر سزد ہو ہین
 طالع خورشید و ماہ و نو * خوبی نی تیری منہ کی
 ظالم قرآن کیا ہی * سوای معنی اصطلاحی تشبیہ ماہ
 و خورشید بمرآت لفظ قرآن نیز ظاہر * قدم لینی *
 اقرار بر کمال طرف ثانی نمودن اعتراف ازینکہ
 در صفات نیک کامل باشد یا بعکس آن قلندر بخش
 جرات گوید * گئی تہی پر چھپ کی شب کہین
 تم غرض کہ لیجی قدم تمہارے * یہی ہین چالین
 تو بولو چلو بس نہ تم ہمارے نہ ہم تمہارے *
 * قرآن پر ہاتھ دھرنا * کنایہ از قسم یاد کردن
 است اعتراف ازینکہ در اقرار امری باشد و یاد اقرار
 مولف گوید * قطعہ * جہپک سی پنچہ مرگان کی اُسکی
 مصحف رو پر * قیاساً دلمین ہم اپنی یہی معاوہم

کرتے ہیں * کہ میری قتل سے جو مردم چشم
 اوسکی نہیں منکر * قسم کہا نیکی تئیں قرآن پر
 یہ باتہ دہرتے ہیں *

* حرف انکاف تازی *

* کوریاں میں غلیلا لگنا * کنایہ از تھمایست کہ در عین
 حصول مقصود در وہ سجاد گوید * پتھی اگر خوشی سے
 آکر چمن میں بلبل * کوریاں میں غلیلا ایسا لگی
 کہ اور جای * کترا کر چلنا * بفتح اول وسکون
 فوقانی از ہر ہی زمین و بیگانگی و زیدین سجاد
 گوید * خط کتر داکے آج قینچی سے * ہمسایہ ملنی
 میں جای ہی کترا * کان ہکرتی * معترف شدن
 و اقرار بر عجز و نہودن سید عبد الولی عزلت گوید
 * دیکھ کر موتی وہ بالی کا ہتون نی ہکرتی کان *
 شمع رو سیرایہ سب آتش ر خونکی ناک ہی *
 جملہ معترضہ اینکہ شعلہ رخ در محاورہ البتہ بنظر

لیزشته و آتش رخ خالی از غرابت نیست
 * کفن پہار کے بولنا * کنایہ است از کمال
 بینابی در ضبط سخن در حالی کہ امر عجیب
 شاہد دکر و سید عبدالولی عزلت گوید * پیر ہو کر
 جو ہوا شیخ مرید اطفال * مردی سب
 بولی کفن پہار قیامت آئی * کان کا تنی *
 سبقت بردن است بر کردار ناپنجار کی
 مرزا رفیع سودا در بد نسیم و بی انتظامی شہر گوید
 * فیض بازار کا جو سنہی بیان * اونی نردک کے
 کات دالی کان * نردک سمیت پنجاب و
 نواح پٹیالہ و کرنال جاہلیت کہ اکثر راہگیران
 و مسافران بتعدی قطاع الطریق در ان میدان
 بغارت می رسند و آہن لفظ ہم در عرف حال
 مثل تلاذری کہ در حرف نامی منقوطہ گذشت عموماً
 بہمین معنی مصطلح * کالا بال * کنایہ از موسی

راست و کالابال اپنا سمجھنا کیسے کمال حقیر
 میل دانستن مرزا رفیع در ہجو کو تو ال گوید
 چور کب او سکاز و رمانی ہمیں * کالابال اپنا
 سکو جانی ہمیں * چون کو تو ال مذکور نہایت
 یہ قام بود و وقوع تشبیہ خالی از کیفیت نیست
 کائناتی ہونی * تخم بدی کاشتن کہ حاقبت الامر
 امت بخشد ہدایت گوید * دل نگا مرگان
 ہ او سکی رات دن رویا کیا * اپنی حق میں
 پ میں کائناتی سد ابویا کیا * کان ہونی *
 ہ شدن و عبرت گرفتن میر گوید * دھوئی
 شد ہنی کر چہ اوسی تھا لیکن * دیکھ کر ہنہ کو
 ہی گل کتین کان ہونی * کائناتسا نکل جانا *
 یہ از رفع خاش کہ عبارت از خار خار باشد
 ہی میر گوید * مطلع * مرہتی جو گل بن تو سارا یہ خلیل جانا *
 ہی نہ جی ورنہ کائناتسا نکل جانا * کائنات نہ کیوں گہ سبیت ہی ہو *

در مقام انکسار و مضامین لفظی گویند مولف راست

* مین کون اور تمہاری مرثہ کا مجھے خیال *

* کانتون پہ کیوں گہ سیتستی ہو مجھ غریب کو *

* کان مین تیل دالنا * تجاہل در سماعت

ذکری نمودن محمد قاسم گوید * سوز پر و آنہ یون

سنی ہی چراغ * کان مین جیسی تیل دالہی *

* کوشی اور آرائی بنانا * کنایہ از سطل داشتن

با کمال بی رتبگیست و مقولہ افسانہ گویان

ہندیت اکثر گویند کہ چون بادشاہ ملکہ را مضروب

نمود بدین خدمت مامور فرمود ہدایت گوید * دیکھا

خزان کی روز جو مین بدہلون کارنگ * پرتی تین

جیسی با غم مین کوی اور آریان * مخفی نماںد کہ در

وقوع این تشبہ مشبہ بہ را ضمیر تانیث لازم

افتادہ چنانچہ ضمیر بدبل ہم در ہندی تانیث استعمال

دارد و مراد قایل در اینجا از بیکاری و تحقیر اوست

* کولہیامین کو ر پورانا * کنایہ از اخفانمو در
 امریست کہ فی نفسہ قابلیت اخفاند اشتہ باث
 مرزا رفیع در ہجو فوقی گوید * گہرین شیخی کرنی
 کچھ رکشتی ہی مول * کولہیامین کو ر پورانی سی کیا حصو

* حرف الکاف عجیبی *

* کاسچہری دلی * کنایہ از گردہ خاطر شرف الدین مضمون کہ
 * ہنسی تیری پیاری پہلچہری ہی * ہی غنچہ کی دلیر
 گلچہری ہی * گور برگور کرنی * قائم ہر مقام دیگر
 شدن بخلاف استحقاق و این نیز محض بمجاورہ زمانہ
 است ناجی گوید * بنجانامین کو ی مرتاہی اوسپر
 عبث کرنی گیامین گور برگور * گوشت ناخن ہونا
 عبارت از کمال اتحاد و یگانگی است و مجاز
 در محل قرابت مستعمل عبدالحی تابان گو
 * تیرے ابرو سے میرا دل نہ چھتی نگاہرگز
 گوشت ناخن سے کہو کیونکہ جدا ہونا ہی * گل کرتزنی

مدعی مقابل استعمال کنند محمد تقی میر گوید
 * رونی سی میرے ابر کا ہنگامہ سر دہی *
 * آنکھیں اگر یہی ہیں تو دریا بھی گر دہی *
 * گلی کا ہار ہونا * گلوگیر شدن ہدایت گوید
 * ہر لخت دل گلی کا میرے ہار ہو گیا * گلی پرنا *
 نیز از ہمان عالم شاہ و حید تنہا تخلص گوید
 * دست جنوں سے کرنا ٹکرے اسے بجاتما *
 * کیوں پیر ہن ہمارے ناحق گلی پر اتما * گل کما نا *
 آنچنانست کہ اکثری از نو جوانان عاشق تن در
 عالم لاف عشق از فلوس و روپیہ و انگشتر
 و امثال آن در آتش گرم کردہ بر بند دست داغ
 کنند و با عقائد خود ازین حرکت چشم تاثیر از جانب
 معشوق دارند محمد تقی میر گوید * گل کہای جنکی
 واسطی مین جسم زار بر * دو پہول بھی نہ لای
 وہ میرے مزار پر * گرینان مین منہ دالنا *

اعتراف نمودن و منفعل بر قصد خود بودنت
 هدایت گوید * تو اوس غنچه دهنکی آگی ای گل
 خوار و خستایی * گریان مین مننه اپنا دال کیا
 مننه لیکي هستایی * گردن کا دورا * یکی از
 حرکات چهره بازی معشوق است دغاصه از فرقه
 طوایف که در عالم رقص باراده اظهار خوش
 ادائی اکثر این حرکت بعمل می آید و بکثرت عادت
 از بعضی بدیساخته هم واقع شود بالجملة این لطف پیردن
 از میانست من فهم فهم مولف گوید * کیا شمع بهی
 لیتی ہی گردن کا غضب دورا * کب دوسنی مین
 یار و یه دوسنی پن نکلی

* حرف الکاف هندی *

اما از نوع اول * گهر جانا * کنایه از خانه ویران
 شدن حقایق و معارف آگاه حضرت شاد قدرت اله
 فرماید * هم پر ایام مصیبت آج پر آنی لگا *

* یا رگهر جانی لگا ای وای گهر جانی لگا * لطیفه ماضوئی
 وکتوبی هر دو واقع * گهر بقیه جانا * نیز از همین عالمست
 جناب حضرت در قدس سره فرماید
 * حس سمت کو تونی آنکسه او تها کردیکها *
 * مانند جناب گهر کی گهر بقیه گئی * و ظاهرا در اهل
 ولایت هم این معنی مصطلح که مستعید ای
 اشرف گوید * از نشینندگان کسی چونماند * عاقبت
 خودنست خانه ما * گهر می نمین تو لا گهر می مین ماشه
 شخص متلون المزاج را گویند موافک گوید
 * مزاج زر گریجی کا بهی جو خوب دیکها تو هی تاشا *
 نهی هی ای کمال پرده قایم گهر می مین تو لا گهر می مین ماشا *
 اما از نوع دویم * که تکا * بمعنی خار خار شاهزاده
 عالم پناه مرزا جهاندار شاه فرماید * گل کوهی
 ایک خار کا که تکا * بلبلو نکو هزار کا که تکا * کهلنا *
 بضم کنایه از بهیجا ب شدن آخوی داشت فقی

مرزا مغل سبقت سلمہ اللہ تعالیٰ فرماید
 * بات او سپر خوب تھی ایتک کہلی سو کہل گئی *
 * بزم مبین او کی مبین ایسامی کوہی کر کہل گیا

* حرف اللام *

* لونی لگنی * نو او مجھوں و نون بیای معروف
 کنا یہ از شورہ بستن دیوار است کہ در ایام
 برسات بردیوار گلی عارض گرد و شاہ عزیز اللہ
 عزیز گوید * کان نمک ہوا ہون تیرا حسن سبزدیکھہ *
 لونی بردکی جبسی لگی گل گیا ہون مبین * لال * اطفال
 صغیر را گویند ہدایت گوید * کچھ تو ہی بول غنچہ گل
 عند لب سے * کیون میری لال کیا تیری منہ مبین
 زبان نہیں * و تشبیہ طفلان . غنچہ نہایت مربوط
 و موید ایتمعدنی کلام مرزا رقیع نیز در مشنوی گرما فرماید
 * پانیکو بلابلین پھرین بہتکی * طفل غنچہ کو لگ
 گئی جتکی * و اینکه بعضی ناقبات فہمان بدین

لفظ معشوق را مخاطب کنند خیلی نازیبا است و اگر
 گویند که در استعاره اسانده فارسی بمعنی امر
 بسیار با خطابی لفظ پسرواقع شده گوئیم هرملکی
 درسی * لو * بفتح بو او مخفف زبانه شمع
 و زبانه شعله را گویند و لو لکنی بنامه در اصطلاح
 عبارت از تکرار ذکر است که تادیر بر زبان دارند
 خواه ذکر معشوق بر زبان عاشق و خواه یاد الهی
 بر زبان بیمار در حالت اخیر که عبارت از الله الله
 باشد میر حسن گوید * چون شمع سحر حسن
 بتونکی غم مین * الله سی اب تو لو لگی هی اپنی *
 * لگ چلنا * بفتح اول و کاف عجمی کنایه از
 آمیزش و اختلاط محمد تقی میر گوید * گر چه آواره
 چون صبا همین هم * لیک لگ چلنی کو ملا همین هم *
 * لالی پر نی * لام اول بالف کشیده و ثانی بیای
 مجهول رسیده و بفتح باء عجمی و سکون رای

ہندی و نون بیای، مچھول کنایہ از حالات اضطرابست
 کہ در تمنای مقصود باشد و بکمال بیقراری قدرقلیل
 ہم از مدعا آرزو کنند و بر آن قناعت و رزق محمد تقی
 میرگوید * اس اسیری کی نہ کوی ای صبا پالی پری *
 یک نظر گل و یکہنی کے بھی ہمیں لالی پری *
 * لعلتاکر مارنا * بضم تین و ہر دو تہای ہندی بالف
 کشیدہ شد و در زجر و تذبذب کرد دست میرگوید
 پنججیر گہ میں تجسی جو نیم کشتہ جہوتا * حسرت نی
 اوسکو مارا آخر لعلتاکر * گگانا جہانا * بکاف
 فارسی و جیم ہندی کنایہ از آتش افشانیست
 کہ خاصہ منافقین اشرار النفس باشد مولف گوید
 * ہوا دولت سے آنکھوں میں کے اب بیزار
 مجھسی دل * کہ یہی اوسکو اب کچھ کچھ لگاتی اور جہاتی ہیں

* حرف المیم *

* منہ مو رنا * کنایہ از بیروتی و چشم پوشی است

میر محمد حسن شاگرد مرزا رفیع گوید * قاتل اگر
 کہی کہ سبکپا ہی چہو ر یو * خبر تو ایکنم کی لئی
 منہ نہ مو ر یو * ماپاشو ر با و ر گنی د لیاں * کنایہ
 از قلت طعامست در مقلد او و عمو مادہ جمیع محل
 صرف مستعمل ہدایت گوید * نہیں ہم پاس
 جز خون دل و سخت جگر پیاری * مثل شہو ر
ماپاشو ر با ہی او ر گنی د لیاں * منہ کی لوئی جانی *
 عبارات از رفیق شہرم و حیاست محمد تقی میر گوید
 * آتی ہی شمع آگے منہ پر تری یہ کہکر *
 منہ کی گئی جو لوی تو کیا کریگا کوئی * منہ تہو تہانا *
 چین بر چین زدن میر حسن گوید * نعمکین نہو
حسن تو یہ ناز ہی تجھی پر * یوں اد کی تو آگے وہ منہ
 تہو تہا گے بیتہ ہی * سینہ کی کو ز کام ہونا * کنایہ
 از نخوت و عالیجا ہی ناکسانست میر حیدر علی
 حیران گوید * جو نہیں او تہہ کر چلا وہ مجلس سے *

چھینکا کوئی اور میرا نام ہوا * ہنسکی بولا کہ
 وا چھتری یوں جی * میند کی کوہی اب ز کام ہوا *
 * منہ پر ہوا ہم بہر جانی * کنایہ از تیر رنگ
 رواست اعظم ازینکہ در مقام خطر رہد و یاد عالم
 نقاہت بسبب حرکت ہدایت گوید * خورشید
 رونی جکھری آنکہمین دکہایان * مہتاب کے
 بھی پھر گہن منہ پر ہوا ایمان * موتی پرونی * ظاہر
 ترجمہ در شانیدست و در روح و ذم ہر دو مستعمل
 مولف گوید * سن سن کی ذکر اشک و مژہ
 محسی یوں کہنا * جب تب نہ آپ ایسی ہی
 موتی پروینگی * منہ پر گرم ہونا * نکتہ مقابل شدن
 با کسی کہ از خود بزرگتر باشد و اکثر شوخ پشمان
 و قاحت پیشہ بایں صفت متصف اند میرسونہ
 گوید * کیون طفل اشک بچکو آنکہون مین مینی پالا *
 * ا سہر بھی میرے منہ پر تو گرم ہو کی آیا *

* منہ او تر جانا * حالتی کہ از فرط نقاہت وہم از
 فکر بر بشرہ ظاہر شود جرات گوید * یہ کون تیرے
 چت پہ چرایا ہی مجھی * جرات کچھ اندون میں
 تیرا منہ او تر گیا * منہ پر چرہنا * عبارت از
 مقابل شدن حضرت درو فرماید * چمن میں باغبان
 سے مسجد م کہتی تھے یہ بابل * گلوں کی منہ پہ یوں
 چرہ ہی ہی دید دیکھہ شبنم کا * منہ بسو رنا *
 بکسہ بای عجیبی وسین مہماہ حالتی کہ طفل را
 پیش از گریہ رودہد ہدایت گوید * شعر *
 * دہن سے اوسکی میرادل جودور رہتا ہی *
 تو شکل غنچہ کل منہ بسور رہتا ہی *
 * مار پیچ کی راہ * کنایہ از کجی راہ محمد حسین کلیم گوید
 * رکھتا ہی زلف یار کا کوہ ہزار پیچ * ای دل سمجھہ کسی
 جانیو ہی راہ مار پیچ * منہ دیکھی کسی الفت * الفتیت
 کہ فیما بین دو کس عند المواجهہ لظہور آید و بین

الفت اعتماد شاید مرزا آر قیوع سو دا گوید
 * نہ ہول اسی آر سی گریار سے تجھو محبت ہی *
 بہر و ستا کچھ نہیں اسکا بہ منہ دیکھی کی الفت ہی *
 * مور کہہ * بمعنی بیخبر و ناقد رشناس و این لفظ
 نیز مثل کوی اورانی از مصطلحات افسانہ گو یا نیست
 ناجی گوید * کیون سند لیتا ہی زلف کو پیاری *
 دیکھہ تجھو کہننگی سب مور کہہ * منہ مانگی موت *
 بکاف پارسی مثو کہ خریداران و این در محلی
 کویند کہ فروشنده انچه قیمت کند بر همان اصرار دارد
 مولف گوید * کل یارنی محسی بو جہی قیمت دلکی *
 سین نی قتل اپنی اوسکی قیمت سین کہی *
 کہنی لگی سو دانہ بنی گایہ طپش * منہ مانگی تجھی
 موت بہا کسنی دی * موج آجانی * بفتح میم خیالی
 بخاطر گزشتن عن الثمرات * در یاد ملی سی
 دم نہیں دیا خانان پیاد * کیا جانہی حباب کو کیا موج آگئی *

* منهنه لیکي ره جانا * سناکت شدن در حالت انفعال
 نظر با سخطا ط مرتبه خود هدایت گوید * دیکها جو
 اوسکی چشم و دهن کو تو شرم سی *
 منهنه اهنالیکي پسته و بادا م ره گئی * من مار لهنا *
 بصبر برداختن و بجز آن دمال گذراندن هدایت گوید
 * نهین لهناهی اوسکی اذلف بغیر * مین بهت
 اپنی من کو مار رها * موم دل هو نا * یعنی
 رقیق القلب بودن هدایت گوید * سوزدل سسین
 سیرا آخر کو اوسنی رودیا * شمع کافوری کا دل دیکها
 تو گو یا موم تم تها * موم کی ناک * شخصی متلون
 المزاج را گویند ناجی گوید * جو کوئی کچھ کہی پگھل
 جاوے * شمع رو ہی ہمارا موم کی ناک * مرنا *
 کنایہ اذدل دادن و آرزو مند بودن افصح الفصحا
 مرزا رفیع سودا گوید * کیکی مرگ پرای دل
 نکسی چشم تر ہرگز * بہت سار وئی انکو جو

اس جینی بہ مرتی ہین * منہہ کانوالا *
 امر سہل الحصول میر حسن گوید * تعجیل نہر
 انی دل آنی تو لگا ہی وہ * مل جائیگا بوسہ ہی
 کیا منہہ کانوالا ہی * منہہ سی ہول چہرنی *
 کنایہ ازد شنام مفوظ شدن و بسبیل طنز
 مستعمل انشاء اللہ خان انشا گوید * گالیان دی گراب
 بکرتی ہین * داہ کیا منہہ سی ہول چہرتی ہین *
 * ماتہا تہنکا * معلوم شدن انجام کار در آغاز کار
 بوقوع عالمی کہ متعلق باو باشد و از جملہ مصطلحات
 زمانست محمد تقی میر گوید * ہوؤن تہیں تم جسن
 سچ نکلی تہی ایک پیچا * اوسدن ہی تمہیں دیہکی
 ماتہا مبرا تہنکا تہا * حاصل معنی بقصد قابل اینکه اگر
 ہمہین کچ وضعیت بر در صفاک و قتال خواہی شدن
 * منہہ چہبانا * کنایہ ارچشم پوشایت مولف گوید
 * طاقت نی تو تہا ہی جی جو را یا ہمسی * دل صبر

و خردنی بهی او تنها یا همسی * یه تو تهی هی به رنگ
 رونی بهی طیش * یک بارگی آپ هی منبه چهپایا همسی *
 * منبه لگنا * کنایه از قرب حاصل کردن میر گوید
 کینا حرف دلنشین هو میر ا مثل خط مدام * اغیار و وسیمه
 تیری منبه لگا گئی * منبه لیکلی بهر جانا * محروم بر کشتن
 و روی تطعف ندیدن یکی از شعر آگوید * شعر *
 * بعد مدت تیری کو به مین جو آجاتا هو ن *
 * اپنا سمنبه لسی بهر و و هین جلا تا هو ن *
 * موج مارنی * کنایه از فارغی باری شخص معطل
 محمد بقا گوید * سبیل سحر شک اپنا جب سر
 بادج ماری * طوفان نوح تنها گوشه مین موج ماری *
 * منبه پانا * توجه خاطر دریافتن حضرت در دفر ماید
 * منبه تمه را بهی اگر پائیدگا * تو به منبه اپنا بهی دکهلا ییگا *

* حرف النون *

* نیند بهر سونا * کنایه از خواب راحت خوابه محمد

خان ظاهر گوید * پھر ز لہجہ نہ نیند بہر سوئی * جب سی
 یوسف کو خواب میں دیکھا * نصیب لرتنی *
 در مقامی گویند کہ دو کس را در امید یک امر مطلوب
 اتفاق باشد و ہر یکی بزعم خود اندک نظر کشد سعادت علی
 سعادت گوید * یار سی جو رقیب لرتہ میں *
 یہ ہماری نصیب لرتی میں * نیچی سرون سی بولنا *
 کنایہ از آواز غضب و تبیل مطایہ مصطلح
 میر محمد کاظم آوارہ گوید * کلا نوئی تیرے گانی سی
 دق ہوں * بہت نیچی سرون سی بولی ہی *
 * ننگی شمشیر * بمعنی مصطلح گاہی کنایہ
 از شخص صاحب جلال باشد و اطلاق این بیشتر
 بر فقرا ی صاحب تاثیر آید و گاہی بر شخص بیباک
 و صاف گو و گاہی عبارت از بلائی معلق ہر دو معنی
 معروف و مثال سیو می میر سجاد گوید * شعر *
 سپرداری اسکی کسی سی نہو * یہ ابرو

تیرے ننکی شمشیر ہی * نظرون سہی گرا دینا *
 بی اعتبار کردن است مرگت گوید * چون اشک
 تو نظرون سہی کیونکر نہ گرا دیوے * آنکھوں نہیں
 تیری پیارے ہر وقت کہتے تھیں ہوں * نیل بگرانا *
 بدو معنی مصطلح گاہی کنایہ از بدو ضعی روزگار و این معنی
 مرزا علی نقی محشر گوید * یہ رنگ دہنگ آج سہی
 افلاک کی نہیں * ایسا ہی کچھ قدیم سہی
 بگر آہ نیل ہی * و معنی دویم موافق اعتقاد عوام
 مرزا محمد شہرت گوید : مانی کی ہوئی میری اور
 اوسکی شہرت * شاید کہ کچھ نیل آسمان کا بگر آہ *
 * پنچور * بالکسہ وجیم ہارسی بو او مجھول و سکون
 رای ہندی بدو معنی مصطلح گاہی کنایہ از پایان کار
 و گاہی از مدار کار و این شعر میر جامع این ہر دو
 معنی است میر گوید * چیب او را ستین سے رونیکا
 کام گذرا * سارا پنچور را ہتو دامن پہ آ رہی *

* حرف الواو *

* وادی پراپنی آنا * بر عادت خود کار کردن
 میرگوید * وحشت مین هون بلاگردادی پراپنی
 آدن * مجنون کی محنتین سب مین خاک مین مالدن *
 * وه آناهین نرهنی * کنایه از تفرساولک میرحسن گوید *
 * اب کچھ ہماری حال پہ تکیو نظر نہیں *
 * یعنی تمہاری ہم سہی وه آناهین نہیں رہیں *

* حرف الہاء *

* ہاتھ لگانی * کنایہ از تنبیہ کردن مصطفیٰ خان یکرنگ
 گوید * زبان شکوہ ہی مہدی کا ہر پات * کہ خوبونی
 لگائی نہیں مجھی ہاتھ * قافیہ پات با ہاتھ کردن ہر چند
 از روی اصول قواعدی خالی از عیب اکفا نیست
 لکن ریختہ گویان جایز داشته اند * ہاتھون ہاتھ لیجانا *
 عبارت اند جلد دستی است در بدن چیزی
 سید عبدالوہاب گوید * میرادل گلہ واپنی ساتھ لیکسئی *

حناکی طرح هتھون هتھ لیگئی * هتھ پرتا * گو یا بقا ہو
 آمد دست * سید عبدالولی عزت گوید * هتھ پرتا هتھ
سیری دھر کی جلی آی ساتھ * دیکھو طالع می مد آج
سیری هتھ پرتی * هتھ اتھانا ایک چیز سی *
 دست بردار شدن از امر دست مصطفی خان گوید
 * هتھ اوتھ جو را و رجفاسی تو * یہی گو یاسلام
ہی تیرا * ہو الکئی * کنایہ از تغیر مراج ہدایت گوید
 * ہرتی ہی تیری ساتھ نیم و صبا لگی * تجگو ہی
باغ دھر کی گلر و ہو الگی * ہو اپرتی * بکسر بای
ہندی و نون بیای معروف کنایہ از تغیر اوقات
اعم از پنکہ پریشانی بہ جمعیت مبدل شود یا بعکس
آن مسائل معنی اول مولف گوید * آئی کی اوسکی
لیکی خبر اب صبا پرتے * خوش ہو دلا کہ آج ہماری
ہو اپرتی * و مسائل دویم جعفر علی حسرت گوید
 * شب مہر بانی تھی وہ کچھ اب صبح نئی یہ جو رہی *

* کل کی ہوا کچھ اور تھی اور آج گی کچھ اور ہی *
 * ہاتھ پتھر تلی دہنا * کنایہ از متعلق بودن غرضیت
 کہ موجب انواع تبعیت باشد مولف گوید
 * دلو تجسی سنگدل لی لون تو دکھاؤن مزا *
 * ذب را ہی ہاتھ ابھی سیرا یہ پتھر کی تلی *
 * ہوا ہونا * کنایہ از فنا شدن حضرت در فرماید
 * تہ جاتک بات کی بات ای صبا * کوئی دکو ہم بھی
 ہو تے ہیں ہوا * ہا کرنا * سماجت نمودن
 سیر سوز گوید * سنتین میری قبول اوسنی نکین *
 عجیب سی ہر چند میں ہا کیا *
 * ہاتھ پر دہری رہنا ایک چیز کا * گنایہ از
 سردست ماندن چیزی مولف گوید * چاہو جو
 چہنو دست حنا بستے سے یہ دل * ایسا سو دل
 کیکا دہرا ہاتھ پر نہیں * ہاتھ پانوں پھول جانی *
 عہدات از سرا سیمگی و میحواسی است میر حسن

در گلزار ارم گوید * ہر ایک گل سے وہ صورت
دیکھی مقبول * کہ میری ہاتھ پانوں سب گئی پہول *

* حرف الیای تختانی *

* یاری کت کرنی * بضم کاف تازی و سکون
تای ہندی کنایہ ایست از ترک آشنائی
کردن و این روز مرہ اطفال مکثیست میر سوز گوید
* رباعی * لی چپکی سی جب کہ مین نی اوسکی چتکی *
بو لا کہ پری جان پہ تیری پتکی * پردانت تلی
کہ شک کے ناخن بہہ کہا * چل آج سی ہمنی تجسی
یاری کت کی * یا قسمت * در مقام رضا و تسلیم
گویند مولف راست * ہوا جز درد و غم ہرگز نہ وصل
در با قسمت * یہی تھا قسمت ناساز مین مقسوم یا قسمت *
* کہ الحمد فی الاولی والاخرہ *

کہ وجہ ہمت این اقل الحقیقہ علی قدر بغویت صرف
گر دید و بحسب قوہ بفعال رسید و انصاف دانند

که در ترتیب این نسخه گرامی انفس صرف
شد تا پیرایه اتمام یافت و چه شرایع اوقات
بسر رفت تا پرتو انتظام یافت صحت این منتقال
بر محاوره دانان مبین و صدق آیین دعوی بر صاحب
زبانان متیقن چه از بد و رواج ریخته الی یومنا هذا
هیچ نسخه درین زبان به تحریر نرسیده و رساله
بدین پنج مرتب نگردیده * * * مثنوی *

حبذا نسخه فصیح بیان * جامع اصطلاح هند و ستار
اسمیدین جوهرین فصیح و غیر فصیح * سن و عن هی هریک کی نشر
بلکه تفریق جایز و ممنوع * واسطی جکی به هوا موضوع
هریک اپنی مثا پر هی رقم * تا مبین هوا متیاز از هر
صفحه صفحه بیان هوئی تحقیق * اهل تحقیق سمجھی یہ تدقیق
اصطلاحات دہلوی یکسر * ثبت کین اسمیدین کہاکھی خوا
بکہ نام جان ددل کئی تالیف * تب یہ تالیف هوئی بہ ا
جو سمیز هوا سکا قدر شناس * اس جگر کادی کو کری وہ قیاس

مرچه کوئی را نهین سعیا را * سر دهر ایک هنر گاهی بازار
 ماصد شکر ایکو ہی ممدوح * وصف جسکی نهو سکین مشروح
 هوا اسکا باعث تالیف * جسکا مادح ہی یہ ضعیف و تحریف
 سکی ارشاد سی ہوا یہ خیال * نام جسکا رہیگا تا صد سال
 معنی نقاد علم امیر الملک * جامع جو دو حلم امیر الملک
 سخن سنج اور قدر شناسی * قدر ہر فن کی ہی اوسیکی پاس
 شیک اسکا ذہ قدر دان ہوگا * اجر کب اسکا را نیگان ہوگا
 اکنون بیان دیگر چند فقرہ کہ از متعلقات این کتاب
 است و اجب آمد بہایدانت کہ مصطلحات
 نصرت دہلی با عقائد را قسم بر تراشما راست
 و ضبط ہمگین متعذر و دشوار مگر ہر چہ راستیات
 از کلام سوز و مان ہم رسیدہ درین مختصر ثبت گردانیدہ
 و آن نیز متنوع برد و نوع بعضی بیک معنی و برخی
 بچند معنی ناقدان بصیر بحسب قرینہ تمیز از ہم کنند
 و آگہان خبیر نظر بر مقامی تفرقہ بخشند بالجملہ مختصر دست

مفید جهت استفاده طالبان این مقصد و مشخص است
 مفیض بنا بر انتفاع پژوهندگان این مطالب و عباراتش
 از آن اطلاق لفظ ندارد تا نسخه عام الفیض و عموم الفهم
 باشد و هر عامی و مبتدی فواید معنوی بردارد و حال آنکه
 استعاره از دیده و دران بینخلاف آنست که
 من اوله الی اخره به چشم انصاف و دردمندی
 درنگرند و بنحیال من صنف قد استهدف التماس از حد
 یشگان با اعتساف آنکه هر جا بمقتضای بشمریت
 سهو و خطائی یا بنزد از طعن و تعریض در گذارند چه
 انسان هر ایند جایز الخطا است و شیوه عیب
 جوی خیلی نازیبا * غلام همت آن عارفان با کرمم *
 * که یک صواب به بینند و صد خطا بنحشند * و الحمد لله
 علی الاتمام و الصاوة والسلام علی نبیه و آلہ الکرام
 * و اصحابه العظام *



* لله الحمد والمنة که این سنه نادر الالبیان :

* سمسى بشمس الالبیان فى المصطلحات *

* هندوستان من تالیفات ابلغ البلقای زمان *

* منتخب بطبش مرزا جان تاریخ بست و پنجم *

* شهر ذی حجه سنه یک هزار و صد و شصت *

* وشش من هجرة النبوه على صاحبها *

* الف الف تحية و ربلده فرخنده *

* بنیاد مرشد آباد واقع محله قطب پور *

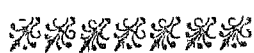
* از مطابع مطبع آفتاب *

* عالم تاب طالع *

* و ضیاء بخش *

* طبایع خاص و عام *

* گر دید *



"صحیح افراط شمس البیان"

صفحہ	نظر	غلط	صحیح
۳	۱۰	فی المصطلحات	فی مصطلحات
		ہندوستان	الہندوستان
۵	۶	دراتی	دھراتی
۷	۱۳	آب	اب
۱۲	۱۱	غم مین	غمین
۱۸	۱	اتھامی	تامی
۱۹	۷	چھلارین	یچھلارین
۱۹	۱۵	سنا	سنا
۲۱	۸	دکھلاے	دکھلاوے
۲۱	۱۴	گکاؤنگا	پگاؤنگا
۲۱	۱۵	پکاؤنگا	لگاؤنگا
۲۳	۵	حن کو	حن کا
۲۴	۷	ہیگنی	ہیگنی

صفحہ	سطر	غاط	صحیح
۲۶	۱۳	لنجد	لنجد
۲۸	۳	نملین	نملین
۲۸	۹	تفریط	افراط
۲۹	۴	تلاوری	تلاوری
۲۹	۱۰	چاوری	چاوری
۲۹	۱۰	تلاوری	تلاوری
۳۱	۸	صحت	صفت
۳۳	۳	یک	ایک
۳۹	۱۵	لرکی	لرگی
۴۰	۴	بدھین	بندھین
۴۳	۲	لوکا	لوگوکا
۴۵	۶	تبخالی محبت گی	تبخالے گی محبت
۴۸	۸	ست لے پھو بال	ست دانست کال
۴۸	۱۰	وقییت	وقی است

صفحہ	سطر	فاظ	صحیح
۴۹	۱۴	آرسی ہی	آرسی
۵۱	۷	تجنیس	به تجنيس
۵۱	۱۱	دل لوروا	دل گوردا
۵۲	۶	ترا	تیرا
۵۳	۵	دہرک	دھک
۵۶	۸	نشیند	نشیند
۵۸	۶	چمکی	چمکی
۶۰	۱۵	گوئی	کوئی
۶۷	۱	گوئی	کوئی
۶۷	۶	براعت	براعات
۷۲	۷	پہاچہری	پہاچہری
۷۲	۹	محض	مختص
۷۷	۲	خوب تہی	جو نہ تھی
۷۹	۱۳	کہ یہی	کہ میں ہی

صحیح	غلط	صفحہ	صفحہ
پریشانی	پریشانی	۳۰	۸۲
بار موحہ	بار مچی	۸	۸۲
یار کو تھمے	یار سے تھکو	۲۱	۸۳
سند لٹا	سند لیتا	۶	۸۳
عن بعض	عن اشعرا	۱۴	۸۳
کرا ب	گرا ب	۶	۸۵
چھرتے	چھرتی	۷	۸۵
دیکھے	دیکھی	۱۱	۸۵
اب	آپ	۲	۸۶
لگا کپے	لگا گئی	۵	۸۶
کچھ	کچھ	۱۰	۸۸
گنا یہ	گنا یہ	۱۱	۹۱
گرہ	لریہ	۱	۹۴



RESERVE

ط ۱۳۱ ش

ف ۳۳۴ م ۹۱۶



**MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY
ALIGARH**

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

۲۸۱

۲۷۹۷

